



Narratological Analysis of *Sejel Sefid* Based on Seymour Chatman's Theory

Maral Rahimi¹, Sahar Faeghi^{2*}, Akram Heratian³

¹ Graduate of Philosophy of Art, Department of Philosophy of Art, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

² (Corresponding author), Assistant Professor of Cultural Sociology, Department of Management, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

³ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Full Paper

Article history:
Received:
Accepted:

Keywords:
Identity
Afghan Women Immigrants
Immigrant Literature
Postcolonial Criticism
Othering, Narratology
Seymour Chatman

The identity crisis experienced by Afghan women in Iran as a result of otherization, displacement, and their suspension between the homeland and the host country has emerged as a significant theme in immigrant literature. This study examines this crisis in *Sejel Sefid*, a short story by Masoumeh Jafari included in her collection *Why Not Make Darkness My God?* Drawing on the postcolonial insights of Homi K. Bhabha, Bill Ashcroft, Robert J. C. Young, and Edward Said, as well as Seymour Chatman's three-level narratological model (story, discourse, and ideology), the study analyzes the narrative dimensions of *Sejel Sefid*. The findings reveal that symbols such as the white certificate, the dark house, and the nameless document signify both an identity crisis and a desire to erase the past. Moreover, in their encounter with dominant and exclusionary discourses, the protagonists experience fragmented and suspended identities. The narrative voice, adopting a critical stance, challenges the dominant mechanisms of othering and exclusion. The findings further suggest that immigrant literature does not merely represent suffering; rather, it serves as a space for resistance, agency, and the reconstruction of immigrant women's identities within liminal conditions.

Cite this article Rahimi, M., Faeghi, S., Heratian, A. (2026). Narratological Analysis of *Sejel Sefid* Based on Seymour Chatman's Theory. *Journal of Literary and Social Research*, 5(1), 49-72.



©The author(s)

Publisher: Golestan University

Doi: 10.30488/sipl.2026.566283.1140



تحلیل روایت‌شناختی داستان کوتاه *سجّل سفید* براساس چارچوب سیمور چتمن

مارال رحیمی^۱، سحر فائقی^{۲*}، اکرم هراتیان^۳

^۱ دانش‌آموخته فلسفه هنر، گروه فلسفه هنر، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران، رایانامه: mrl.rahi20@gmail.com

^۲ (نویسنده مسول) استادیار جامعه‌شناسی فرهنگی، گروه مدیریت، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران، رایانامه: s.faeghi@iau.ac.ir

^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران، رایانامه: akramharatian@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله کامل علمی	بحران هویت زنان مهاجر افغانستانی در ایران، در پی تجربه‌های ناخاتگی، دیگری‌بودگی و تعلیق میان سرزمین مبدأ و مقصد، به یکی از مسائل مهم ادبیات مهاجرت بدل شده است. این پژوهش به بررسی بازنمایی این بحران در داستان کوتاه <i>سجّل سفید</i> از مجموعه <i>چرا تاریکی را خدای خود نکنم</i> اثر معصومه جعفری می‌پردازد. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نظریات پسااستعماری هومی بابا، بیل اشکرافت، رابرت یانگ و ادوارد سعید، و با اتکا به چارچوب روایت‌شناسی سه‌سطحی سیمور چتمن (داستان، گفتمان و ایدئولوژی)، متن را به شیوه‌ای تحلیلی بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد: (۱) نمادهایی چون « <i>سجّل سفید</i> »، «خانه تاریک» و «کاغذهای بی‌نام» بحران هویت و میل به محو پیشینه را بازنمایی می‌کنند؛ (۲) شخصیت اصلی در مواجهه با گفتمان‌های متعارض مبدأ و مقصد، هویتی چندپاره و معلق را تجربه می‌کند؛ (۳) صدای روایی متن با لحنی انتقادی، سازوکارهای مسلط تولید «دیگری» را به چالش می‌کشد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد ادبیات مهاجرت، فراتر از بازتاب رنج، به فضایی برای مقاومت، کنشگری و بازآفرینی هویت زنان مهاجر در موقعیت‌های بینابینی روایت‌پژوهی سیمور چتمن تبدیل شده است.
واژه‌های کلیدی: هویت زنان مهاجر افغانستانی ادبیات مهاجرت نقد پسااستعماری دیگری‌بودگی روایت‌پژوهی سیمور چتمن	

استناد: رحیمی، مارال؛ فائقی، سحر؛ هراتیان، اکرم. (۱۴۰۵). تحلیل روایت‌شناختی داستان کوتاه *سجّل سفید* براساس چارچوب سیمور چتمن. *فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی و اجتماعی*، ۵(۱)، ۷۲-۴۹.



مقدمه

مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران طی چهار دههٔ اخیر، به‌ویژه در تجربهٔ زنان مهاجر، یکی از گسترده‌ترین و پایدارترین جابه‌جایی‌های انسانی در جنوب‌غرب آسیا بوده است. این روند نه رخدادی مقطعی، بلکه برآمده از زنجیره‌ای از جنگ، اشغال، فروپاشی دولت و بی‌ثباتی مزمن است که میلیون‌ها نفر، به‌خصوص زنان و خانواده‌ها را وادار به عبور از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی کرده است (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳: ۵۶). بنا بر گزارش کمیساری عالی پناهندگان، ایران همچنان یکی از بزرگ‌ترین میزبانان این جمعیت است و حدود سه میلیون تبعهٔ افغانستان در این کشور زندگی می‌کنند (UNHCR, 2023). با این حال، حضور کمی این جمعیت، به‌ویژه زنان مهاجر، الزاماً به ادغام اجتماعی یا برخورداری از ثبات حقوقی منجر نشده و اغلب با وضعیت‌های آسیب‌پذیر و اشکالی از «تعلیق حقوقی» همراه بوده است (Black & Koser, 1999: 53; Castles & Ozkul, 2014: 35).

مفهوم «تعلیق» در ادبیات مهاجرت به وضعیت افرادی اشاره دارد که در کشور مقصد زندگی می‌کنند، اما نه از جایگاه حقوقی تثبیت‌شده برخوردارند و نه از پذیرش نمادین. برآه^۱ این وضعیت را در قالب «فضای دیاسپورایی»^۲ توضیح می‌دهد؛ فضایی که در آن هویت مهاجر در تنش میان حافظهٔ وطن و زیست روزمره در کشور میزبان بازتعریف می‌شود (Brah, 1996: 96). در مقابل، هومی بابا با طرح مفهوم «بینابینی»^۳، بر وضعیت‌های فرهنگی و هویتی تأکید می‌کند که در آن سوژه در شکاف میان نظام‌های معنایی مسلط، هویتی ناپایدار و سیال را تجربه می‌کند. در تجربهٔ زنان مهاجر افغانستانی در ایران، این دو سطح، تعلیق حقوقی-نمادین در فضای دیاسپورا و وضعیت بینابینی فرهنگی-هویتی، به‌طور هم‌زمان و درهم‌تنیده زیسته می‌شوند.

بسیاری از زنان مهاجر افغانستانی در ایران در چنین فضای میان‌مرزی‌ای زیسته‌اند؛ جایی که خانه، بدن، حافظه و اسناد رسمی حامل معنایی از «ناتمامی»، «ناخانگی» و «ناپذیرفته‌شدن» هستند (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳: ۵۸). مطالعات جامعه‌شناسی مهاجرت نشان می‌دهد حتی زاده‌شدن و بزرگ‌شدن در کشور میزبان نیز الزاماً به معنای ادغام اجتماعی نیست (Portes & Rumbaut, 2005: 987). احمد^۴ (Ahmed, 2000: 141) این وضعیت را «احساس ناآرامی در خانه» توصیف می‌کند؛ تجربه‌ای که برای زنان و نسل‌های دوم و سوم مهاجران افغانستانی در ایران، در نتیجهٔ فقدان اسناد هویتی پایدار، محدودیت‌های قانونی و تبعیض‌های آموزشی و شغلی، به‌صورت مضاعف تشدید می‌شود (رضایی و همکار، ۱۴۰۱: ۲۷۸). در چنین بستری، هویت نه پدیده‌ای ثابت، بلکه نتیجهٔ مذاکره‌ای مداوم میان «خود» و «دیگری» است (Bhabha, 1994: 170). بابا^۵ این وضعیت را «بینابودگی» می‌نامد؛ وضعیتی که در آن فرد نه به گذشتهٔ خود تعلق کامل دارد و نه در اکنون به‌طور کامل پذیرفته می‌شود. نسل‌های متولد ایران از مهاجران افغانستانی نمونهٔ برجستهٔ این وضعیت‌اند؛ افرادی که زندگی اجتماعی و فرهنگی آنان در ایران شکل گرفته، اما از نظر قانونی و نمادین همچنان «اتباع بیگانه» محسوب می‌شوند.

در دهه‌های اخیر، ادبیات مهاجرت (دیاسپورا) به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بازنمایی این تجربه بدل شده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ادبیات مهاجرت، به‌ویژه در میان نویسندگان افغانستانی، اغلب حول مضامینی چون نامنی، زیست موقت، تعلیق تعلق، جست‌وجوی ریشه‌ها و سوگواری برای وطن سامان می‌یابد (Monsutti, 2022: 21; Khan, 2024: 47; Sadat & Khan, 2024). این متون، تجربهٔ زیستهٔ مهاجرت را نه صرفاً به‌مثابهٔ رویدادی فردی، بلکه به عنوان وضعیتی ساختاری و تکرارشونده روایت می‌کنند. در این میان، روایت نقشی محوری در فهم تجربهٔ مهاجرت ایفا می‌کند. ریکور^۶ روایت را سازوکار اصلی بازسازی خویشتن و سامان‌دهی تجربهٔ زیسته در بستر زمان می‌داند (Ricoeur, 2004: 10).

¹ Brah

² Diaspora space

³ in-betweenness

⁴ Ahmed

⁵ Bhabha

⁶ Ricoeur

1991: 385). از این‌رو، روایت‌شناسی به یکی از رویکردهای کلیدی در مطالعه مهاجرت بدل شده است. چارچوب روایت‌شناسی سیمور چتمن^۱ با تفکیک میان «داستان» (سطح رویدادها و کنش‌ها) و «گفتمان» (شیوه بازنمایی روایت)، امکان تحلیلی فراهم می‌کند که هم به محتوای تجربه مهاجرت و هم به چگونگی روایت آن توجه دارد (چتمن، ۱۳۹۰: ۹). این رویکرد به ویژه برای متونی کارآمد است که بحران هویت را از خلال اشیاء، فضاهای روزمره و تصاویر نمادین رمزگذاری می‌کنند،

حضور پررنگ زنان مهاجر در ادبیات دیاسپورایی نیز اهمیت این رویکرد را دوچندان می‌سازد (رفیع‌زاده، ۱۳۹۷: ۷)؛ چراکه نوشتن برای آنان نه تنها کنشی ادبی، بلکه شکلی از کنشگری فرهنگی و بازپس‌گیری حق روایت در برابر گفتمان‌های مسلط حذف و دیگری‌سازی است (Brah & Clini, 2017: 158).

در ایران، مطالعات نشان داده‌اند که مهاجران افغانستانی در وضعیت «زیست موقت دائمی» قرار دارند؛ وضعیتی که در آن حضور طولانی‌مدت به ثبات حقوقی و اجتماعی منجر نمی‌شود (Abbasi-Shavazi & Sadeghi, 2015: 93). در چنین بستری، روایت‌هایی که تجربه مهاجرت را از خلال فضا، زمان و تصویر بازنمایی می‌کنند، نه فقط منابع داده‌ای، بلکه میدان‌هایی برای تولید معنا، مقاومت و بازتعریف هویت به شمار می‌آیند. از این‌رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر از دو خلاً اساسی برمی‌خیزد: نخست، کمبود پژوهش‌های روایت‌شناسانه درباره ادبیات مهاجرت افغانستانی در ایران؛ و دوم، فقدان تحلیل‌هایی که «هویت تعلیقی» زنان مهاجر را در متونی بررسی کنند که تجربه مهاجرت را از خلال فضاها و تصاویر روزمره روایت می‌کنند. بر این اساس، پژوهش حاضر با تمرکز بر داستان کوتاه *سجّل سفید* می‌کوشد نشان دهد این متن، بر پایه چارچوب روایت‌شناسی چتمن، چگونه بحران هویت زنان مهاجر افغانستانی را بازنمایی می‌کند. برای پاسخ به مسئله اصلی پژوهش، پرسش‌های فرعی زیر طرح شده‌اند:

۱. در سطح داستان، عناصر روایی (شخصیت‌ها، کنش‌ها، زمان و مکان) چگونه وضعیت «تعلیق هویتی» زنان مهاجر افغانستانی را در بستر زیست مهاجرتی در ایران بازتاب می‌دهند؟
۲. در سطح گفتمان، سازوکارهای روایت‌گری (صدای راوی، نقطه‌نظر و جریان سیال ذهن) چگونه، در پیوند با مفاهیم پسااستعماری چون «بینابودگی» و «دیگری‌بودگی»، در خدمت بازنمایی ذهنیت سرگردان زن مهاجر افغانستانی قرار می‌گیرند؟
۳. ایدئولوژی ضمنی متن، چه نسبتی با ساختارهای هویت‌ساز مسلط (سیاست‌های مهاجرتی، تبعیض و سیاست‌های فرهنگی ایران) دارد و چگونه، از خلال روایت، هویت زن مهاجر افغانستانی را به مثابه عرصه‌ای برای مقاومت و بازتعریف باز می‌سازد؟

چارچوب مفهومی

در مطالعات مهاجرت، «وطن» یا «سرزمین مادری» صرفاً یک مکان جغرافیایی نیست (بوربور، ۱۳۹۳: ۲۵۸)، بلکه بر ساخته‌ای از زبان، حافظه تاریخی، بدن و تجربه زیسته است که در شکل‌گیری هویت فرد نقشی بنیادین دارد (Ashcroft, 2007: 161). گسست از این بستر، به ویژه برای زنان مهاجر، اغلب با تجربه‌هایی چون ناتعلقی، ناامنی و تزلزل هویتی همراه است؛ چراکه آنان علاوه بر جابه‌جایی مکانی، با محدودیت‌های جنسیتی، حقوقی و فرهنگی مضاعفی نیز مواجه‌اند (رفیع‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۲). در زمینه مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران، این وضعیت در قالب تعلیق حقوقی، بی‌ثباتی اقامتی و محدودیت دسترسی به منابع اجتماعی نمود می‌یابد.

ادبیات مهاجرت یا دیاسپورا، به پیامدهای روانی، فرهنگی و اجتماعی ترک وطن می‌پردازد و بیانگر وضعیت ذهنی و عاطفی مهاجر در مواجهه با گسست مکانی و هویتی است (روشنگر، ۱۳۸۴، به نقل از رفیع‌زاده، ۱۳۹۷: ۹؛ علا، ۱۴۰۰: ۳۸). در واقع در نظریه‌های پسااستعماری، تمرکز بر راه‌هایی است که مهاجران بتوانند از خلال آن بر تبعیدشدگی و

¹ Chatman

گسست هویتی غلبه کنند (نظری، ۱۴۰۱: ۱۸) و همچنین بستری برای بازنمایی همین تجربه زیسته است؛ تجربه‌ای که در آن گسست مکانی با گسست هویتی درهم تنیده می‌شود و بدن، خانه و اسناد رسمی به حاملان معنا بدل می‌شوند (Ahmed, 2000: 16).

در روایت‌های زنان مهاجر افغانستانی، این عناصر اغلب با احساس «ناخانگی» و بی‌جایی پیوند می‌خورند و امکان خوانش انتقادی ساختارهای قدرت را فراهم می‌سازند.

در نظریه‌های پسااستعماری، یکی از مفاهیم کلیدی برای فهم این وضعیت، «ناخانگی» و «بینابودگی» است. هومی بابا^۱ با طرح مفهوم ناخانگی، وضعیتی را توصیف می‌کند که فرد نه در وطن پیشین و نه در سرزمین مقصد، احساس تعلق کامل ندارد (Bhabha, 1994: 172). این وضعیت به‌ویژه برای زنان مهاجر افغانستانی در ایران، در پیوند با فقدان مدارک هویتی، محدودیت‌های قانونی و کنترل‌های نهادی تشدید می‌شود. در داستان کوتاه *سجّل سفید*، نماد «سجّل» به‌مثابه سند هویتی تهی، به‌روشنی این تعلیق و ناخانگی را بازنمایی می‌کند.

در امتداد این دیدگاه، استوارت هال^۲ و پل گیلروی^۳ هویت را امری «شدنی» و فرایندی می‌دانند که در بستر جابه‌جایی و تماس فرهنگی شکل می‌گیرد (Gilroy, 1991: 9; Hall, 1994: 303). مفهوم «خودآگاهی دوگانه» گیلروی، امکان هم‌زمان زیستن با حافظه وطن و تجربه اکنون را توضیح می‌دهد؛ وضعیتی که در روایت زنان مهاجر، اغلب به شکل تنش درونی، سکوت، و گسست در روایت خطی زندگی بازتاب می‌یابد (Gilroy, 1991: 10).

در مقابل، نظریه‌پردازانی چون اشکرافت^۴ و یانگ^۵ نسبت به رمانتیزه کردن ناخانگی هشدار می‌دهند و بر اهمیت «در خانه بودن» و بازسازی پیوند با مکان تأکید می‌کنند (Ashcroft, 1997: 30; Young, 2016: 253). نظریه «سکنی‌گزینی» اشکرافت نشان می‌دهد که بازتعریف فضا و حق سکونت، می‌تواند به کنشی مقاومتی بدل شود (Ashcroft, 1997: 31). در این دیدگاه، نیاز به «در خانه بودن» و بازسازی پیوند با مکان همچنان بنیادی است و تداوم موتیف خانه در ادبیات مهاجرت بر این اهمیت دلالت دارد (رضایی و همکار، ۱۴۰۱: ۲۷۶; George, 1996: 9).

در *سجّل سفید*، فضاهایی چون «خانه تاریک» یا اتاق‌های بسته، نه صرفاً مکان‌هایی فیزیکی، بلکه استعاره‌هایی از فقدان حق سکونت و امنیت وجودی زن مهاجر هستند. ادوارد سعید^۶ نیز بر «پیچیدگی موقعیتی» تجربه تبعید تأکید می‌کند و هشدار می‌دهد که نادیده‌گرفتن جغرافیا و حقوق بنیادین مهاجرین، تحلیل مهاجرت را تقلیل می‌دهد (Said, 2000: 411). در ایران، محدودیت‌های حقوقی، اقامتی و فرهنگی اعمال‌شده بر مهاجران افغانستانی، به‌ویژه زنان نشان می‌دهد که تعلیق هویت نه صرفاً تجربه‌ای ذهنی، بلکه پیامد مستقیم سیاست‌های نهادی و فرهنگی است. از این رو، روایت ادبی می‌تواند به فضایی برای افشای این ساختارها و بازسازی هویت به‌مثابه کنش مقاومت بدل شود (رفیع‌زاده، ۱۳۹۷: ۹؛ علا، ۱۴۰۰: ۳۸). بر این اساس، چارچوب مفهومی پژوهش حاضر با تلفیق مفاهیم ناخانگی، بینابودگی، سکنی‌گزینی و هویت فرایندی، امکان تحلیلی فراهم می‌کند که نشان دهد داستان *سجّل سفید* چگونه تجربه تعلیق هویتی زنان مهاجر افغانستانی را از خلال نمادها، فضاها و اشیای روزمره بازنمایی می‌کند.

پیشینه تحقیق

مطالعات بین‌المللی: مطالعات بین‌المللی متعددی به بررسی ابعاد مختلف تجربه مهاجران افغانستانی، به‌ویژه زنان، در جوامع میزبان پرداخته‌اند. در این میان، رساله دکتری گلزار^۷ (۲۰۲۵) با عنوان مطالعه کیفی تجربیات زیسته زنان

¹ Bhabha

² Hall

³ Gilroy

⁴ Ashcroft

⁵ Young

⁶ Said

⁷ Gulzar

مهاجر افغانستانی در بریتانیا که در دانشگاه هرتفوردشر^۱ انجام شده است، یکی از پژوهش‌های معتبر در حوزه مطالعات مهاجرت و جنسیت به شمار می‌آید. این پژوهش با رویکرد کیفی و مبتنی بر مصاحبه‌های عمیق، به بررسی موانع دسترسی زنان مهاجر افغانستانی به خدمات اساسی همچون بهداشت، مسکن، اشتغال و آموزش پرداخته است، یافته‌های گلزار نشان می‌دهد که سیاست‌های مهاجرتی تبعیض‌آمیز و گفتمان‌های «ما در برابر آن‌ها»، به بازتولید سلسله‌مراتب ارزشی مبتنی بر وضعیت مهاجرت منجر می‌شود و احساس طردشدگی و تعلیق هویتی را در میان زنان مهاجر تشدید می‌کند. از منظر تحلیلی، این پژوهش تاب‌آوری زنان مهاجر را نه یک ویژگی فردی، بلکه پاسخی فعال و کنش‌مند به ساختارهای سرکوبگر نهادی و فرهنگی تفسیر می‌کند. اهمیت این مطالعه برای پژوهش حاضر در آن است که نشان می‌دهد تجربه تعلیق حقوقی و نمادین، چگونه می‌تواند به شکل‌گیری روایت‌های مقاومتی در زیست‌روزمره زنان مهاجر منجر شود. این یافته‌ها، مبنای نظری مناسبی برای تحلیل روایت‌های ادبی فراهم می‌کند، جایی که بحران هویت از طریق صدا، سکوت، نمادها و فضاهای روزمره بازنمایی می‌شود. از این منظر، مطالعه گلزار چارچوب مفهومی و تحلیلی مناسبی برای خوانش روایت‌شناسانه داستان کوتاه *سجّل* سفید فراهم می‌آورد؛ متنی که در آن، تجربه زنان مهاجر افغانستانی، از خلال استعاره‌ها و ساختارهای روایی، به کنش انتقادی و بازنمایی بحران هویت بدل شده است.

احسن الله و چاتوراج^۲ (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «روایت‌های شکل‌دهنده به ادراکات نسل دوم دیاسپورای افغانستانی» به این نتیجه رسیدند که نسل دوم و سوم دیاسپورای افغانستانی، ادراکات خود از وطن را بر اساس روایت‌های والدین‌شان شکل می‌دهند. این یافته بر سازوکار بینافردی انتقال ترومای تاریخی و نقش کلیدی «روایت» به عنوان ابزاری برای حفظ پیوند با گذشته در فضای دیاسپورا صحنه می‌گذارد. اهمیت این یافته‌ها برای پژوهش حاضر در آن است که نشان می‌دهد تجربه هویت و تعلق فرهنگی زنان مهاجر افغانستانی در ایران نیز تحت تأثیر روایت‌های خانوادگی و انتقال فرهنگی نسل‌های قبلی قرار دارد و تحلیل روایت *سجّل* سفید می‌تواند این سازوکار را در سطح فردی و نمادین بازنمایی کند.

شاهیمی، بلاک و الیسک^۳ (۲۰۲۵) در مطالعه‌ای با عنوان «بازسازی هویت و تاب‌آوری در میان نوجوانان افغان و هزاره پس از مهاجرت اجباری» نشان داد که نوجوانان، خود را دارای عاملیت و عزمی می‌دانند که در هسته هویت تاب‌آور آنان قرار دارد. این پژوهش همچنین تأکید می‌کند که «تعلق» یک نیاز بنیادی و پویاست که حتی در مواجهه با شکست‌ها و موانع متعدد، فرآیند بازسازی هویت را هدایت می‌کند. اهمیت این یافته‌ها برای پژوهش حاضر در آن است که نشان می‌دهد تجربه و روایت والدین، به نسل دوم و سوم منتقل می‌شود و هویت تاب‌آور آنان شکل می‌گیرد. در داستان کوتاه *سجّل* سفید، این سازوکار انتقال روایت به روشنی قابل مشاهده است: شخصیت اصلی، تحت تأثیر خاطرات و اسناد والدین، با تنش میان هویت گذشته و اکنون مواجه می‌شود و تلاش می‌کند تعلق و حس هویت خود را بازسازی کند. بنابراین، یافته‌های شاهیمی و همکاران، چارچوب تحلیلی مقاله را برای درک نمادهایی چون «*سجّل* سفید»، «خانه تاریک» و «کاغذهای بی‌نام» تقویت می‌کنند و به تحلیل فرآیند تاب‌آوری و بازسازی هویت زنان مهاجر افغانستانی در متن ادبی کمک می‌کنند.

مطالعات داخلی: در بستر ایران، پژوهش‌های متعددی به بررسی ابعاد هویتی و اجتماعی مهاجران افغانستانی پرداخته‌اند که در سه محور قابل دسته‌بندی هستند:

روابط میان فرهنگی و نگرش‌های دوسویه: مطالعه فیروزی (۱۴۰۲) نشان داد که نگرش شهروندان یزدی نسبت به مهاجران افغانستانی در سطح متوسط بوده است. در مقابل، مهاجران نگرشی مثبت‌تر نسبت به جامعه میزبان داشته‌اند. این ناهمگونی در نگرش‌ها، شکاف میان ظرفیت‌های عینی برای ادغام (اشتراکات فرهنگی) و موانع ذهنی-نهادی را عیان می‌سازد. در پژوهش فولادیان و خاوری (۱۴۰۰) نیز افغانستان در

¹ Hertfordshire

² Ahsan Ullah & Chatteraj

³ Shahimi, Block & Alisic

سطح پذیرش متوسط قرار گرفت. جایگاه متوسط افغانستان در سلسله مراتب پذیرش، بازتابی از کلیشه‌سازی‌های قومیتی و تأثیر روابط بین‌الملل بر داوری‌های اجتماعی است. یافته‌های این مطالعات نشان می‌دهد که حتی در شرایط تعامل روزمره، کلیشه‌ها و داوری‌های اجتماعی می‌توانند تجربه زنان مهاجر را پیچیده‌تر کرده و بر حس تعلق و هویت آن‌ها تأثیرگذار باشند. از این منظر، تحلیل روایت *سجّل سفید* می‌تواند نشان دهد که چگونه تجربه‌های فردی زنان مهاجر در متن ادبی، بازتاب‌دهنده هم‌زمان محدودیت‌های ساختاری و تبعیض‌های فرهنگی-اجتماعی است.

فاصله‌گذاری اجتماعی، مرزبندی و تجربه زیسته مهاجران: در پژوهش زندی ناوگران و همکاران (۱۴۰۱)، مقوله مرکزی «مرزبندی دوسویه» شناسایی شد. این مفهوم به درستی نشان می‌دهد که فرآیند حاشیه‌سازی تنها از سوی جامعه میزبان اعمال نمی‌شود، بلکه مهاجران نیز برای حفظ هویت و کاهش تبعیض، به استراتژی‌های انزوا و تعامل درون‌گروهی روی می‌آورند. نتایج مرادی و جمشیدی (۱۴۰۱) نیز نشان می‌دهد که مهاجران در طیفی از دل‌بستگی کامل تا سرگردانی دائمی قرار می‌گیرند. این «طیف سرگردانی»، عینیت یافتن مفهوم «بینابینی» هومی بابا در تجربه مهاجران افغانستانی در ایران است. همچنین یحیائی و کیا (۱۳۸۸) یادآور می‌شوند که سیاست‌های فرهنگی میزبان، کمتر در جهت بازشناساندن هویت مشترک عمل کرده است. این یافته حاکی از یک تناقض اساسی است: وجود اشتراکات فرهنگی عمیق از یک سو، و غفلت عمدی یا غیرعمدی از بهره‌گیری از آن برای تسهیل ادغام از سوی دیگر. این یافته‌ها اهمیت ویژه‌ای برای پژوهش حاضر دارد، زیرا بازنمایی بحران هویت زنان مهاجر در داستان *سجّل سفید* نه تنها نشان‌دهنده فشارهای بیرونی و تبعیض نهادی است، بلکه درونیات و کشمکش‌های هویتی شخصیت اصلی را در چارچوب این تعامل دوسویه و فضای بینابینی توضیح می‌دهد.

بازنمایی ادبی مهاجرت در آثار نویسندگان افغانستانی تبار: تحلیل آثار عالییه عطایی (۱۳۹۹) توسط مرادی و چالاک (۱۴۰۰) و دانشگر و زارع کهن (۱۴۰۳) نشان می‌دهد که مضامینی چون بحران هویت، بی‌آشیانگی و تعلیق در کانون تجربه مهاجران قرار دارد. بازنمایی این مضمون‌ها با «صدایی حاشیه‌ای و انتقادی»، خود کنشی است در تقابل با خاموشی و حذف؛ یعنی ادبیات نه تنها بازتاب‌دهنده که خود عرصه مبارزه نمادین است. پژوهش رحیمی و همکاران (۱۴۰۳) نیز نشان می‌دهد که هویت زنان مهاجر دچار آشفتگی شده و مهاجرت مجدد را انتخاب می‌کنند. این «راه حل گریز» به جای «مقاومت و بازسازی»، نشان از ناامیدی از امکان تحقق هویتی یکپارچه در چهارچوب شرایط اجتماعی-حقوقی موجود دارد. این یافته‌ها برای پژوهش حاضر اهمیت دارند زیرا روایت *سجّل سفید* نیز به‌طور ملموس همین تضاد را بازنمایی می‌کند: شخصیت زن مهاجر در مواجهه با محدودیت‌ها و تبعیض‌های نهادی، هم‌زمان با کشمکش‌های درونی و هویت معلق، از مسیر بازآفرینی هویت به سمت راه‌حل گریز حرکت می‌کند و نشان می‌دهد که بحران هویتی زنان مهاجر با ابعاد اجتماعی-حقوقی و تجربه زیسته فردی به‌طور هم‌زمان مرتبط است.

خلا پژوهشی و نوآوری پژوهش حاضر

مرور پیشینه تحقیق، سه خلا اساسی را برجسته می‌کند:

۱. کمبود توجه به فرآیندهای پیچیده «تعلیق هویتی» و راهکارهای بازسازی هویت در میان زنان مهاجر افغانستانی در ایران.
 ۲. غفلت از رویکرد روایت‌شناسی تلفیقی که امکان تحلیل هم‌زمان داستان، گفتمان و ایدئولوژی در متون ادبی مهاجرت را فراهم کند.
 ۳. کم‌توجهی به بازنمایی مهاجران در تعامل دوسویه با جامعه میزبان، به ویژه در ژانر داستان کوتاه.
- اگرچه مطالعاتی مانند شاهیمی و همکاران (۲۰۲۵) به تاب‌آوری نوجوانان افغان پرداخته‌اند، این پژوهش‌ها بیشتر به تجربه نوجوانان در کشورهای اروپایی تمرکز دارند و ارتباط مستقیم تاب‌آوری با بحران هویت زنان مهاجر افغانستانی

در ایران کمتر بررسی شده است. از این منظر، مفهوم تاب‌آوری در مقاله حاضر، به‌عنوان سازوکار فعال بازسازی هویت و مقابله با تعلیق هویتی زنان، اهمیت پیدا می‌کند.

علاوه بر این، مفهوم «بینابینی» هومی بابا، وضعیت فرد را میان تعلق به وطن اجدادی و پذیرش در جامعه میزبان توصیف می‌کند (Bhabha, 1994: 176). در داستان *سجّل سفید*، این مفهوم به‌وضوح بازتاب یافته است؛ شخصیت اصلی در کشاکش میان هویت خانوادگی و محدودیت‌های اجتماعی و حقوقی ایران قرار دارد و روایت با نمادهایی چون «سجّل سفید» و «خانه تاریک» تجربه بینابینی و تعلیق هویتی او را بازنمایی می‌کند. نمونه‌هایی از پیشینه داخلی، نشان می‌دهد که تحلیل‌های روایت‌شناسانه بیشتر بر روایت‌های کلی مهاجرت تمرکز دارند و کمتر به تجربه خاص زنان مهاجر و استفاده از روایت تلفیقی توجه کرده‌اند. این نشان می‌دهد که خلأ پژوهشی وجود دارد و تحلیل روایت *سجّل سفید* می‌تواند این نقص را پوشش دهد.

از منظر نوآوری، پژوهش حاضر با استفاده از چارچوب روایت‌شناسی سیمور چتمن، نه تنها بحران هویت و تاب‌آوری زنان مهاجر را تحلیل می‌کند، بلکه انتقال روایت، تعلق و مقاومت را در ساختار متن بازمی‌نماید. به علاوه انتخاب رویکرد روایت‌پژوهی چتمن اهمیت دارد، زیرا امکان ترکیب روایت، تحلیل گفتمان و بازنمایی ایدئولوژیک را فراهم می‌کند و انعطاف بیشتری برای بازنمایی تجربه پیچیده زنان مهاجر ایجاد می‌کند.

چارچوب روشی

با توجه به محوریت مطالعه بر ادبیات داستانی معاصر افغانستان و به‌ویژه تجربه زنان مهاجر، پژوهش حاضر از روش‌های کیفی بهره می‌گیرد. میان رویکردهای کیفی موجود، تحلیل روایت در سنت تفسیری-برساختی به دلیل توانایی‌اش در تحلیل هم‌زمان محتوای روایت و شیوه روایت‌گری مناسب‌ترین گزینه است. برخلاف تحلیل مضمون یا تحلیل گفتمان انتقادی، تحلیل روایت امکان بررسی تعامل میان داستان، گفتمان و ایدئولوژی را فراهم می‌کند و می‌تواند فرآیندهای پیچیده تعلیق هویتی و تاب‌آوری زنان مهاجر را در متن ادبی بازنمایی کند.

چارچوب چتمن، با تأثیرگیری از نظریه‌پردازانی چون رولان بارت^۱، ژرار ژنت^۲ و تزوتان تودوروف^۳، روایت را در دو سطح «داستان» و «گفتمان» تحلیل می‌کند. تمایز اصلی چتمن در این است که علاوه بر شناسایی عناصر داستانی، ساختار روایت و شیوه بیان را به عنوان بخشی از گفتمان اجتماعی و فرهنگی متن بررسی می‌کند؛ این ویژگی برای تحلیل متونی چون *سجّل سفید* که بحران هویت زنان مهاجر را از خلال اشیاء، فضاها و تجربیات روزمره بازنمایی می‌کنند، حیاتی است.

انتخاب متن پژوهش: داستان کوتاه *سجّل سفید* از کتاب *چرا تاریکی را خدای خود نکنم* نوشته معصومه جعفری (۱۳۹۹) انتخاب شد. این متن نسبت به دیگر آثار مهاجرتی اهمیت دارد زیرا:

۱. تمرکز مستقیم بر هویت زنان مهاجر افغانستانی و تجربه تعلیق هویتی در ایران دارد.
 ۲. از ژانر داستان کوتاه بهره می‌برد، که روایتی رویدادی است و امکان ترکیب روایت، تحلیل گفتمان و بازنمایی ایدئولوژیک را فراهم می‌کند.

۳. روایت به‌طور برجسته نمادها و فضاها را روزمره (*سجّل سفید*، خانه تاریک، کاغذهای بی‌نام) را به کنش و تجربه شخصیت اصلی پیوند می‌دهد و تحلیل روایت‌شناسانه آن، فرآیند تاب‌آوری و بازسازی هویت را روشن می‌کند.

نمونه‌گیری و واحد تحلیل: نمونه‌گیری هدفمند بوده و کل داستان کوتاه *سجّل سفید* متناسب با محتوای آن که راجع به بازنمایی بحران هویتی زنان مهاجر افغانستانی تبار است به عنوان واحد انتخاب و تحلیل شد. در واقع داستان منتخب درک عمیقی از موضوع این مطالعه ارائه می‌دهد؛ از این‌رو، نمونه‌گیری این مطالعه هدفمند از نوع

¹ Roland Barthes

² Gérard Genette

³ Tzvetan Todorov

تک‌موردی^۱ (مورد غنی) است؛ لازم به ذکر است که اگرچه انتخاب یک متن محدودیت‌هایی در تعمیم نتایج ایجاد می‌کند، اما امکان تحلیل عمیق، چندلایه و تلفیقی را فراهم می‌آورد.

در تحقیقات کیفی به‌جای تأکید بر پایایی و روایی، از مفهومی به‌نام مشروعیت‌بخشی استفاده می‌شود. این امر مشتمل بر چهار عامل است که اعتمادسازی را در متن تحقق می‌بخشد. این چهار عامل عبارت‌اند از: استفاده از چند روش گردآوری داده‌ها، بازرسی مسیر کسب اطلاعات، وارسی از سوی افراد تحت بررسی و استفاده از گروه پژوهشی (ویمر و دومینیک، ۱۳۸۴: ۱۷۲-۱۷۱).

در این پژوهش علاوه بر تجزیه و تحلیل اطلاعات بر مبنای الگوی سیمور چتمن و استفاده از منابع اسنادی، دو کارشناس مرتبط بازرسی مسیر کسب اطلاعات را انجام داده‌اند؛ به این ترتیب که نتایج به کارشناسان ارائه شد و آن‌ها به‌طور دائم پژوهش را رصد کردند و آرای خود را ارائه دادند.

فرآیند تحلیل سه‌سطحی:

۱. **سطح داستان:** متن خط‌به‌خط مطالعه شد تا کنش‌ها، شخصیت‌ها، فضاها و نمادها استخراج شوند. هر یک از این عناصر با بحران هویت زنان مهاجر پیوند داده شد؛ به عنوان مثال، ترک خانه یا کلیدهای بی‌مصرف بیانگر تعلیق هویتی و فقدان تعلق هستند.

۲. **سطح گفت‌وگو:** داده‌های داستانی با تمرکز بر سازه‌های روایت‌گری مانند گسستگی زمانی، صدای راوی و سیالیت ذهن بازتحلیل شدند. این ویژگی‌ها، ذهنیت سرگردان و چندپاره شخصیت اصلی را بازنمایی می‌کنند و پاسخ مستقیم به پرسش پژوهش دوم هستند.

۳. **سطح ایدئولوژی:** یافته‌های دو سطح پیشین تلفیق شدند تا ایدئولوژی ضمنی متن کشف شود؛ شاخص‌هایی چون نمادهای تبعیض، محدودیت‌های قانونی و نشانه‌های تاب‌آوری به تحلیل این سطح کمک کردند. این سازوکار تلفیقی امکان می‌دهد تحلیل نه صرفاً توصیفی، بلکه تحلیلی و مبتنی بر شواهد متن باشد.

در نهایت، گزارش تحلیلی نهایی با ادغام سه سطح تحلیل تهیه شد که فرآیند بازنمایی بحران هویت و تاب‌آوری زنان مهاجر را در متن *سجّل سفید* به شکل چندلایه و نظام‌مند روشن می‌سازد.

خلاصه داستان *سجّل سفید*

داستان کوتاه *سجّل سفید* روایت زندگی دختر جوان دانشجوی مهاجر افغانستانی به نام «تهران» است. انتخاب این نام، واجد دلالت نمادین است؛ «تهران» به‌مثابه نام شهر میزبان و مرکز سیاسی-اداری کشور، پارادوکسی را می‌سازد که در آن شخصیت اصلی، با وجود زیست طولانی‌مدت در مرکز جامعه میزبان، همچنان در حاشیه حقوقی و هویتی باقی مانده است. این نام‌گذاری، وضعیت «بودن در دل وطن دوم و نادیده ماندن» را بازنمایی می‌کند و به شکلی نمادین، تجربه زنان مهاجر افغانستانی متولد ایران را برجسته می‌سازد.

او با وجود تولد و تحصیل در ایران و گذشت ۲۷ سال از زندگی‌اش در کشور میزبان، همچنان فاقد شناسنامه و هویت حقوقی تثبیت‌شده است و هر سال ناگزیر به تمدید کارت هویتی خود می‌شود. این وضعیت، نمونه‌ای از آن چیزی است که براه آن را «تعلیق حقوقی-نمادین در فضای دیاسپورایی» می‌نامد (Brah, 1996: 96). روایت منتخب، نه‌تنها تجربه فردی، بلکه زیست ساختاری زنان مهاجر فاقد اسناد هویتی را بازنمایی می‌کند.

¹ Singel Case Sampling

بنا بر نظریهٔ روایت چتمن، در داستان کوتاه منتخب، ابتدا به تحلیل داستان و سپس گفتمان روایت آن پرداخته‌ایم. در بخش داستان به بررسی عناصر آن که دربرگیرنده؛ ۱- رویدادها شامل کنش و اتفاقات؛ ۲- عناصر وجودی شامل شخصیت‌ها؛ ۳- شرایط زمانی-مکانی؛ ۴- ماده محتوا به مثابه محیط کنش، پرداخته شده است.

عناصر وجودی؛ رویدادها (کنش‌ها و اتفاقات)

سجّل سفید روایت زندگی دختری افغانستانی به نام «تهران» است که با وجود تولد و تحصیل در ایران، همچنان فاقد سند هویتی معتبر مانند شناسنامه است. این فقدان در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی او حضور دارد و روایت داستان، مسیر تلاش و مقاومت او در برابر این وضعیت است. روایت در رفت‌وبرگشتی از حالات روحی و موقعیت‌های زیستهٔ او بازنمایی می‌شود. سه «حالت» مختلف برای هر موقعیت، نوسانات درونی شخصیت را برجسته می‌کنند. این بخش از داستان، تصویری لایه به لایه از زیست عاطفی و روانی یک زن مهاجر افغانستانی ارائه می‌دهد؛ زنی که میان ترس و امید، دل‌بستگی و بی‌هویتی، تعلق و گریز معلق است. روایت‌هایی که از خانه پدری تا خانه مجردی امتداد می‌یابند، نه فقط کنش‌های شخصیت، بلکه رنج ساختاری مهاجران فاقد اسناد هویتی را بازنمایی می‌کنند؛ رنجی که او را از «چسب‌های تعلق» جدا کرده و در نهایت به تصمیم مهاجرت مجدد رسانده است.

ساختار زمانی و تعلیق هویتی

روایت در دو بازهٔ زمانی زمستان ۱۴۰۰ (لحظه ترک خانه پدری) و تابستان ۱۴۰۱ (زندگی در خانه مجردی پایتخت) شکل می‌گیرد. این گسست زمانی، به مثابهٔ بازتاب روایی وضعیت «بینابودگی» است؛ وضعیتی که بابا آن را نه تعلق کامل به گذشته و نه پذیرش کامل در اکنون می‌داند (Bhabha, 1994: 170). در این روایت، حرکت رفت‌وبرگشتی میان دو زمان، تعلیق هویتی شخصیت زن مهاجر را به صورت ساختاری بازتولید می‌کند.

زمستان ۱۴۰۰: ترک خانه پدری به مثابهٔ کنش مقاومت

۱. حالت اول: تردید و شکل‌گیری کنش ترک

در صحنه آغازین، دختر در صبحی ابری به اتاق والدین سرک می‌کشد. مادر با خواب سبک و پدر سالخورده با نگاه کم‌سو، فضایی عاطفی می‌سازند که در آن امکان بیان تصمیم دختر وجود ندارد. این صحنه، شکل‌گیری نخستین مرحلهٔ گسست است؛ گسستی که به دلیل احساس «ناتوانی والدین در پذیرش حقیقت» تشدید می‌شود. این ناتوانی در گفتن، بازتاب «احساس ناآرامی در خانه» است؛ مفهومی که احمد آن را تجربهٔ زیستهٔ سوژه‌هایی می‌داند که خانه برایشان مکان امنیت نیست، بلکه منبع اضطراب است (Ahmed, 2000: 141).

استعارهٔ «شیر در حال جوشیدن» نماد رکود، تکرار و انسداد زندگی روزمره است. این تصویر، هم وضعیت اقتصادی-اجتماعی خانواده مهاجر و هم بازنمایی نقطهٔ آستانه‌ای است که تعلیق را به کنش بدل می‌کند و شخصیت زن را به سوی تصمیم و حرکت سوق می‌دهد. کفش‌هایی که «این بار همراه او از در بیرون می‌روند»، لحظهٔ عبور از تردید به کنش را نشان می‌دهند؛ کنشی که می‌توان آن را نخستین شکل مقاومت فردی در برابر تعلیق ساختاری دانست.

۲. حالت دوم: تشدید کشمکش درونی و فروپاشی پیوندها

در این بخش، عناصر مکانی و اشیاء نقش محوری دارند. زمین سرمایه‌ی که «چاک می‌خورد»، استعاره‌ای از سرزمینی است که امکان چسبندگی و تعلق پایدار به آن وجود ندارد. این تصویر به تجربهٔ «مهاجر متولدشده اما ناپیوسته» اشاره دارد؛ تجربه‌ای که در آن، حضور فیزیکی هرگز به شناسایی اجتماعی منجر نمی‌شود (Portes & Rumbaut, 2005).

خروج دختر از خانه در سکوت و سرمای باد، لحظه عبور از جهان آشنا به وضعیت نامطمئن را بازنمایی می‌کند. این گذار، نه انتخابی آزاد، بلکه واکنشی به حذف تدریجی و فرسودگی روانی است.

۳. دلالت‌های نمادین خانه: دوگانه وطن/میزبان

روایت با نمادپردازی دقیق، نشان می‌دهد چگونه خانه، صحنه‌ای برای تنش میان هویت‌های پاره‌پاره است. بخاری قدیمی خاک‌گرفته به‌عنوان نماد «وطن فراموش شده و ازدست‌رفته» و بخاری نو کنار والدین به‌مثابه نماد «سازگاری منفعلانه با شرایط جامعه میزبان» عمل می‌کند. این دوگانه، تنش میان حفظ ریشه‌ها و بقا در شرایط میزبان را نشان می‌دهد؛ تنشی که به‌طور خاص در تجربه زنان مهاجر تشدید می‌شود.

گربه سیاه، به‌مثابه نشانه نحسی و پیش‌آگهی رنج، آینده‌ای پراضطراب را پیش چشم شخصیت می‌گذارد. کنارزدن آن، کنشی نمادین برای عبور از سرنوشت ازپیش‌تعیین‌شده مهاجران فاقد هویت است.

تابستان ۱۴۰۱: خانه مجردی و باز تولید تعلیق

۱. ورود به خانه جدید: فضای تهی و هویت نانوشته

خانه جدید، نیمه‌تاریک و ناتمام است؛ بدون لامپ و فاقد نشانه‌های سکونت. این فضا نمونه‌ای از «ناخانگی» به تعبیر بابا است؛ مکانی که نه خانه است و نه صرفاً سرپناه (Bhabha, 1994). دیدن این فضا دختر را به یاد تمدید ویزا می‌اندازد؛ فرآیندی که هر سال تنها با «جوهر و قلم» به او اجازه «زنده ماندن» در ایران را می‌دهد.

کلیدهای پراکنده، عکس‌های سه‌درچهار بی‌نام، قلم بی‌رنگ و کتاب‌های خاک‌گرفته، همگی اشیائی هستند که حذف نمادین و دیگری‌سازی مهاجران را بازنمایی می‌کنند. این اشیاء همچون گور دسته‌جمعی هویت‌های ثبت‌نشده، نشان می‌دهند چگونه نظام اداری و فرهنگی جامعه میزبان، امکان ثبت و تثبیت هویت را از زنان مهاجر سلب می‌کند.

۲. اضطراب ویزا و فرسودگی روانی

ویزای دانشجویی برای دختر «مهلتی برای زنده ماندن» است. این تعبیر، خشونت اداری را به‌مثابه شکلی از قدرت نامرئی بازنمایی می‌کند؛ قدرتی که بدن مهاجر را در چرخه‌ای از انتظار و اضطراب نگه می‌دارد (Castles & Ozkul, 2014).

دختر حتی کلیدهای نو و لامپ برای خانه نخریده و مهلت تمدید ویزای دانشجویی‌اش فردا به پایان می‌رسد. ویزا برای او چیزی است که هر سال باید احیا شود تا بتواند بماند و درس بخواند. او برخلاف تأکید مادر، نتوانسته به‌موقع اقدام کند و این ناتوانی ساختاری دوباره بر احساس گناه و اضطرابش می‌افزاید. او برای آرام کردن مادر ناچار به دروغ گفتن است و می‌بایست وانمود کند همه چیز مرتب است؛ دروغی که شکاف میان نسل‌ها و انتقال رنج مهاجرت را نشان می‌دهد. این وضعیت با یافته‌های پژوهش‌های مربوط به انتقال روایت رنج از والدین به نسل دوم هم‌خوانی دارد (Shahimi et al., 2025). دختر اما در دل می‌داند که مانند بسیاری از جوانان افغانستانی پس از فارغ‌التحصیلی باید به اروپا مهاجرت کند؛ چراکه پس از ۲۷ سال زندگی در ایران دریافته که «بوی شناسنامه» هرگز در خانه او نپیچیده و نخواهد پیچید؛ «بوی غذا» به استعاره از شناسنامه هرگز به دل او گرمای امید نداده و فقدان امنیت و امید را بازتاب می‌دهد. حتی «قلب شهر» برای او جایی خاکستری و آلوده و فضای شهر نیز برای او بی‌روح است؛ شهری که او را در خود پذیرفته اما هرگز به رسمیت نشناخته است. پرسش‌های مکررش درباره چگونگی رسیدن به این خانه، مجوز عبورش از خیابان‌ها، و اجازه استفاده از تاکسی‌ها نشان از بی‌اعتمادی او به کنش‌های اخیرش دارد؛ انگار همه چیز بیش از اندازه بزرگ‌تر از توان او بوده. این حالت، اوج تضادهای درونی و تردیدهایش درباره درستی تصمیم‌هایش است.

۳. تثبیت بی‌تعلقی و تصمیم مهاجرت

در این بخش دختر همچنان در وضعیت تعلیق است و هنوز جاگیر نشده، اجاقی ندارد و توان آشپزی هم نیست. باید صبح زود به صف تمدید ویزا برود؛ صفی که نماد نظم اداری محروم‌ساز است. در تاریکی کنار پنجره می‌ایستد و تغییر فصول را نظاره می‌کند؛ تغییراتی که به سرعت و بدون لمس گذر زمان و بی‌حضور او اتفاق افتاده‌اند؛ گویی زندگی از او عبور کرده و او هنوز در آستانه‌ای ایستاده است. به یاد لحظه‌ای از خانه پدری می‌افتد که از هواکش حمام صدای همسایه را می‌شنید که درباره گرفتن شناسنامه برای نوزادشان صحبت می‌کردند. زن همسایه می‌گفت: «بوی شناسنامه اومد!» دختر در آن لحظه تصور کرده بود که اگر به کشوری دیگر برود شاید بتواند برگه‌ای داشته باشد که در آن نام و تاریخ تولدش ثبت شده باشد؛ چیزی که بتواند او را «پایبند» جایی کند؛ همچون بوی غذایی که خانه را گرم می‌کند. اما خانه جدیدش بی‌لامپ است و او در تاریکی مانده. چراغ‌های دیگران روشن شده و چراغ او خاموش است؛ تصویر «چراغ‌های دیگران روشن و چراغ او خاموش» استعاره‌ای از زندگی اجتماعی است که او در آن دیده نمی‌شود. این تصویر، نقدی ضمنی بر سیاست‌های مهاجرتی ایران است که حضور مهاجر را می‌پذیرند اما تعلق را به رسمیت نمی‌شناسند.

تصمیم نهایی به مهاجرت مجدد را می‌توان در چارچوب «راه‌حل‌گریز» تحلیل کرد؛ راهبردی که در شرایط انسداد ساختاری، به‌مثابه پاسخی عقلانی و نه شکست فردی فهم می‌شود (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳).

عناصر وجودی؛ ساختار شخصیت‌ها

روایت *سجّل سفید* حول یک شخصیت اصلی و چند شخصیت فرعی شکل می‌گیرد که مجموعاً سازوکارهای تعلق، محرومیت هویتی و مناسبات قدرت را در تجربه زیسته مهاجر بازنمایی می‌کنند.

۱. شخصیت اصلی: دختر جوان افغانستانی

شخصیت اصلی، دختر جوانی است متولد ایران با ۲۷ سال سابقه زندگی در کشور میزبان، اما فاقد هرگونه سند هویتی معتبر. او با ذهنی انتقادگر، در نوسان دائم میان ماندن و رفتن و در جست‌وجوی امکان دستیابی به هویت رسمی در «جایی دیگر» است؛ امکانی که در ایران از او دریغ شده است. روایت تأکید می‌کند که او تعلق به وطن اجدادی حس نمی‌کند و در عین تلاش برای نزدیکی فرهنگی به ایران، هرگز در ساختار حقوقی و اجتماعی به رسمیت شناخته نشده است. رؤیای او داشتن برگه‌ای است که «نام و تاریخ تولدش» را ثبت کند؛ سندی که بتواند او را به مکانی پایبند سازد. این وضعیت دوپاره را می‌توان در پرتو مفهوم «خودآگاهی دوگانه» پل گیلروی تبیین کرد؛ جایی که فرد هم‌زمان خود را متعلق به جامعه میزبان می‌داند، اما از سوی همان جامعه به‌عنوان «دیگری» تعریف می‌شود (Gilroy, 1991: 10). «تهران» در روایت، نه امکان بازگشت به وطن اجدادی را دارد و نه امکان ادغام کامل در کشور میزبان؛ از این‌رو، آگاهی او از خود همواره در تنش میان نزدیکی فرهنگی و طرد نهادی شکل می‌گیرد. این خودآگاهی دوگانه، به‌جای تولید هویتی پایدار، به احساس تعلیق و بی‌قراری مزمّن منجر می‌شود. از سوی دیگر، تجربه زیسته شخصیت با مفهوم «ناآرامی در خانه» نزد احمد هم‌خوان است؛ احمد نشان می‌دهد که «خانه» صرفاً یک مکان فیزیکی نیست، بلکه فضایی است که فرد باید در آن احساس امنیت، تعلق و دیده‌شدن داشته باشد (Ahmed, 2000: 143). در *سجّل سفید*، خانه پدری و خانه اجاره‌ای هر دو از ایفای این نقش ناتوان‌اند: اولی به واسطه محدودیت‌های سنتی و جنسیتی، و دومی به سبب بی‌ثباتی حقوقی و طرد ساختاری. از این‌رو، «تهران» همواره در وضعیتی از ناآرامی سکونتی و هویتی باقی می‌ماند؛ وضعیتی که او را به جست‌وجوی «خانه‌ای دیگر» در جغرافیای دیگر سوق می‌دهد. بدین ترتیب، شخصیت اصلی نه صرفاً فردی مردد، بلکه سوژه‌ای است که میان هویت‌طلبی (خواست به رسمیت‌شناسی، ثبت نام و تاریخ تولد) و

هویت‌گریزی (تمایل به ترک ایران و گسست از وضعیت تعلیق) در نوسان است؛ نوسانی که ریشه در سازوکارهای ساختاری مهاجرت و سیاست‌های حذف نمادین دارد، نه در ضعف یا بی‌تصمیمی فردی.

۲. شخصیت‌های فرعی: خانواده و نسل اول مهاجران

مادر دختر نماینده نسل اول مهاجران است: نسلی منفعل، سازگار با وضع موجود و فاقد عاملیت اجتماعی. کنش‌های روزمره‌ای چون شیر داغ کردن یا آماده کردن صبحانه، نشانه‌هایی از زیست در چارچوب نقش‌های سنتی و مردسالارانه‌اند. پدر، سالمند و کم‌توان، با چشمانی کم‌سو اغلب در رختخواب است؛ والدینی که آینده‌نگری‌شان محدود به رفع نیازهای روزانه بوده و کمتر درگیر دغدغه‌های کلان‌تر هویتی یا ساختاری هستند.

این بازنمایی با الگوی غالب تصویر نسل اول مهاجران افغانستانی در ادبیات مهاجرت هم‌خوانی دارد؛ نسلی که در بسیاری از آثار، به‌عنوان سوژه‌هایی «سازگار شده» اما فاقد قدرت چانه‌زنی ساختاری ترسیم می‌شوند (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳). در این روایت‌ها، نسل اول بیش از آن‌که در پی بازسازی هویت باشد، درگیر بقا، سکوت و تطبیق حداقلی با شرایط جامعه میزبان است. پذیرش نابرابری، طبیعی‌سازی محرومیت و تمرکز بر تداوم خانواده، جایگزین کنشگری اجتماعی می‌شود.

در مقابل، نسل دوم که شخصیت «تهران» نماینده آن است، واجد آگاهی انتقادی نسبت به وضعیت تعلیق هویتی خویش است. برخلاف والدین، او نه تنها محرومیت را می‌بیند، بلکه آن را تبدیل به مسئله می‌کند. این تفاوت نسلی را می‌توان در پرتو تمایز میان «سازگاری خاموش» نسل اول و «خودآگاهی معترض» نسل دوم توضیح داد؛ تمایزی که در پژوهش‌های مهاجرتی نیز به‌عنوان یکی از گسل‌های اصلی تجربه مهاجرت افغانستانیان مطرح شده است (Monsutti, 2022: 15; Abbasi-Shavazi et al., 2012: 100).

از این منظر، کنش‌های روزمره مادر مانند شیر داغ کردن یا تداوم نظم خانه، نه صرفاً اعمالی سنتی، بلکه راهبردهایی برای تثبیت حداقلی امنیت در وضعیت ناامن مهاجرت‌اند؛ راهبردهایی که اگرچه برای نسل اول کارآمد بوده‌اند، برای نسل دوم ناکافی و حتی بازدارنده به نظر می‌رسند. پدر نیز با ناتوانی جسمی و انفعال، تصویری از فرسودگی نسلی را بازتاب می‌دهد که سال‌ها در وضعیت تعلیق زیسته، بی‌آنکه امکان تغییر ساختارها را داشته باشد. بدین ترتیب، تقابل میان والدین و دختر، نه تعارضی صرفاً خانوادگی، بلکه نمود یک شکاف نسلی در تجربه مهاجرت است: شکافی میان نسلی که «ماندن بدون به‌رسمیت‌شناسی» را پذیرفته و نسلی که این وضعیت را غیرقابل تحمل می‌داند و در پی گریز یا بازتعریف رادیکال هویت خویش است.

۳. سایر شخصیت‌های فرعی: جامعه میزبان و ساختار اداری

مرد بنگاه‌دار نقش واسط و تسهیل‌گر را دارد. او برخلاف بسیاری از کنشگران جامعه میزبان، نگاهی آشکارا تبعیض‌آمیز ندارد و دختر را همچون یکی از شهروندان جامعه میزبان می‌پذیرد. اشتراکاتی که در گفت‌وگوی‌شان آشکار می‌شود، نشان‌دهنده امکان‌هایی محدود اما واقعی برای هم‌پوشانی فرهنگی است؛ امکانی که اگرچه لحظه‌ای احساس «پذیرفته شدن» را برای دختر فراهم می‌کند، اما در سطح ساختاری قادر به پرکردن شکاف هویتی او نیست. در چارچوب نظریه‌های پساستعماری، بنگاه‌دار را می‌توان مصداق کنشگری دانست که در «فضای بینابینی» بابا عمل می‌کند؛ فضایی که در آن، مناسبات فرهنگی می‌توانند موقتاً از منطق حذف و طرد، فاصله بگیرند (Bhabha, 1994). با این حال، این هم‌پوشانی فرهنگی، شکننده و محدود به سطح تعامل فردی باقی می‌ماند و به سطح نهادهای رسمی قدرت راه نمی‌یابد. به بیان دیگر، پذیرش بنگاه‌دار، شکلی از «تحمل اجتماعی» است نه «به‌رسمیت‌شناسی حقوقی»؛ تمایزی که بابا آن را مرز میان هم‌زیستی نمادین و برابری واقعی می‌داند. در مقابل، شخصیت «جناب سروان» نمایندهٔ جریان‌تر ساختار قدرت و نظام اداری جامعه میزبان است. او نه یک فرد، بلکه تجسم یک منطق بوروکراتیک است؛

منطقی که از طریق روال تکراری «مهر زدن» و تمدید سالانه، حضور مهاجر را در وضعیتی از تعلیق دائمی نگه می‌دارد. این فرایند که طی ۲۷ سال زندگی شخصیت اصلی بارها تکرار شده، نمونه‌ای از آن چیزی است که ادوارد سعید از آن به‌عنوان «قدرت اداری نامرئی اما نافذ» یاد می‌کند؛ قدرتی که نه از طریق خشونت مستقیم، بلکه از مسیر رویه‌های قانونی و ظاهراً خنثی عمل می‌کند (Said, 2000).

از این منظر، «جناب سروان» در روایت، عامل اصلی دیگری‌سازی نهادی است؛ او با تقلیل هویت فرد به برگه‌ای موقت و بی‌نام، سوژه مهاجر را از امکان تثبیت هویت اجتماعی محروم می‌سازد. مهر سالانه نه نشانه پذیرش، بلکه یادآور موقتی‌بودن، جایگزین‌پذیری و تعلیق زیستی است. بدین ترتیب، اگر «بنگاه‌دار» نماینده امکان‌های محدود هم‌زیستی فرهنگی است، «جناب سروان» نماد انسداد ساختاری این امکان‌ها در سطح سیاست‌های مهاجرتی و نظم حقوقی جامعه میزبان است.

تقابل این دو شخصیت، دو سطح از قدرت را آشکار می‌کند: قدرت نرم و فردی که می‌تواند لحظه‌ای احساس تعلق بیافریند، و قدرت سخت و نهادی که به‌طور سیستماتیک این تعلق را خنثی می‌کند. روایت سِجِل سفید با قرار دادن شخصیت اصلی میان این دو سطح، نشان می‌دهد که مسئله مهاجر نه صرفاً نگرش افراد، بلکه منطق ساختاری دیگری‌سازی است که امکان تثبیت هویت را از او سلب می‌کند.

۴. شخصیت‌های غایب اما اثرگذار

دوست پایتخت‌نشین که مدتی به دختر پناه می‌دهد، عاملی پنهان اما مؤثر در امکان ترک خانه پدری است. حضور موقت او، امکان گسست از فضای خانوادگی را فراهم می‌کند، اما این پناه موقتی، خود بر ناپایداری موقعیت دختر دلالت دارد. همچنین دو دختر دانشجوی هم‌خانه‌ای که قرار است در اجاره مشارکت کنند، شخصیت‌های غایبی‌اند که تنها از طریق انتظار و تعلیق حضورشان در روایت اثر می‌گذارند. این غیاب، نشانه‌ای از بی‌ثباتی شبکه‌های حمایتی مهاجران و شکنندگی روابط اجتماعی آنان در شهر میزبان است.

در ادبیات جامعه‌شناسی مهاجرت، شبکه‌های حمایتی غیررسمی (دوستان، هم‌قوم‌ها، هم‌دانشگاهی‌ها) یکی از مهم‌ترین منابع بقا و تاب‌آوری مهاجران، به‌ویژه زنان مهاجر، تلقی می‌شوند (Portes & Rumbaut, 2005). با این حال، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این شبکه‌ها در شرایط تعلیق حقوقی و ناامنی اقامتی، اغلب ناپایدار، مقطعی و شکننده‌اند (Castles & Ozkul, 2014). روایت سِجِل سفید دقیقاً همین وضعیت را از طریق «حضور غایب» شخصیت‌های فرعی بازنمایی می‌کند. دوست پایتخت‌نشین نه یک تکیه‌گاه پایدار، بلکه راه‌حلی موقت است؛ حضوری که امکان حرکت را فراهم می‌کند اما تضمینی برای ماندن یا تثبیت هویت نمی‌دهد. هم‌خانه‌ای‌های غایب نیز در مقام وعده‌ای معلق باقی می‌مانند؛ وعده‌ای که هرگز به کنش جمعی واقعی بدل نمی‌شود. این تعلیق در روابط، بازتاب آن چیزی است که احمد از آن به‌عنوان «ناآرامی در خانه» یاد می‌کند؛ وضعیتی که در آن، حتی فضاهای بالقوه امن نیز فاقد ثبات عاطفی و اجتماعی‌اند (Ahmed, 2000). از منظر پسااستعماری، این غیاب را می‌توان نشانه‌ای از فقدان «فضای اجتماعی امن» در جامعه میزبان دانست؛ فضایی که بابا آن را شرط شکل‌گیری هویت‌های ترکیبی و پایدار می‌داند (Bhabha, 1994). در غیاب چنین فضایی، روابط اجتماعی مهاجران در سطح بقا باقی می‌ماند و به شبکه‌هایی شکننده و موقتی فروکاسته می‌شود. بدین ترتیب، غیاب دوستان و هم‌خانه‌ای‌ها در روایت، نه یک خلأ روایی ساده، بلکه دلالتی ساختاری بر زیست معلق زنان مهاجر در شهر میزبان است.

عناصر وجودی؛ شرایط زمانی-مکانی

تحلیل روایت نشان می‌دهد که زمان داستان، هرچند به‌صورت دقیق با ذکر «یکشنبه، دوم سنبله ۱۳۹۹» آغاز می‌شود، اما زمان روایی در دو بازه شناور میان سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و در حرکت مداوم میان زمستان و تابستان جریان دارد.

این سیالیت زمانی، نه صرفاً یک تکنیک روایی، بلکه بازتاب وضعیت تعلیقی شخصیت اصلی است. از منظر پل ریکور، روایت‌گری همواره فرآیندی است که در آن هویت فرد در بستر زمان بازسازی می‌شود و انسجام یا گسست زمانی، مستقیماً با انسجام یا بحران هویت پیوند دارد (Ricoeur, 1991). در این روایت، شکست خطی زمان و ناتوانی در تثبیت یک اکنون پایدار، بیانگر ناتمام‌ماندن فرایند «هویت‌روایی» شخصیت زن مهاجر است؛ هویتی که همواره میان گذشته‌ای بسته و آینده‌ای نامطمئن معلق مانده است.

در سطح مکانی، نخستین فضا «خانه پدری» در زمستان ۱۴۰۰ است؛ خانه‌ای تاریک، سرد و فاقد پنجره که به‌صورت نمادین نماینده ساختاری سنتی و مردسالارانه ترسیم می‌شود. این فضا بر حذف صدا، محدودیت حرکت و انکار فردیت زن دلالت دارد. باین‌حال، اهمیت این مکان نه‌فقط در بازنمایی گذشته، بلکه در تداوم اثر آن بر تجربه مهاجرتی شخصیت است. روایت نشان می‌دهد که زن مهاجر، حتی پس از خروج از خانه پدری، همچنان حامل این ساختار سرکوب‌گر در مواجهه با جامعه میزبان است؛ به‌گونه‌ای که فقدان خودمختاری در خانه مبدأ، او را در کشور میزبان نیز در موقعیتی آسیب‌پذیر و ناتوان از تثبیت هویت قرار می‌دهد. بدین ترتیب، بحران هویت زنان مهاجر در ایران نه صرفاً محصول سیاست‌های مهاجرتی، بلکه برهم‌نهی تجربه سرکوب پیشامهاجرت و طرد پسامهاجرت است.

مکان دوم، «خانه اجاره‌ای» در تهران است؛ فضایی تاریک، بی‌نظم و انباشته از کاغذهای بی‌نام با عکس‌های پرسنلی. این خانه، اگرچه به‌ظاهر محل سکونت است، اما فاقد ویژگی‌های «خانه‌بودن» است. از منظر هومی بابا، چنین فضایی مصداق «ناخانگی» است؛ وضعیتی که در آن فرد نه به گذشته تعلق دارد و نه در اکنون احساس استقرار می‌کند (Bhabha, 1994). پنجره‌های نیمه‌باز و ناتمام، بازتاب تعلیق دائمی میان ماندن و رفتن‌اند و تهران به‌عنوان شهری سرد، دودآلود و بی‌احساس، به استعاره‌ای از زیست مهاجر در وضعیت «موقتی دائمی» بدل می‌شود؛ وضعیتی که در مطالعات داخلی مهاجرت نیز به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی زندگی افغان‌ها در ایران شناخته شده است.

در امتداد این فضاها، «کوچه‌ها» و تصویر چراغ‌هایی که مگس‌ها حتی در زمستان اطرافشان باقی می‌مانند، لایه‌ای ذهنی-وجودی به روایت می‌افزایند. این مگس‌ها را می‌توان بازنمایی افکار مزاحم، اضطراب‌های مزمن و احساس تحقیر انباشته دانست که در شرایط تعلیق حقوقی و بی‌ثباتی اجتماعی، همواره با ذهن مهاجر همراه است. این تصویر، وضعیت روانی مهاجر را نه به‌عنوان اختلال فردی، بلکه به‌مثابه پیامد ساختاری زیست در حاشیه بازنمایی می‌کند.

نقطه اوج روایت، «مکان سفارت» است؛ جایی که شخصیت هر سال برای تمدید اقامت، در صفی طولانی منتظر مهر شدن برگه‌هایی بی‌نام و یک‌ساله می‌ماند. این برگه‌ها، که فاقد هرگونه نشانه هویت فردی‌اند، نمادی از تقلیل انسان به پرونده اداری‌اند. از منظر ادوارد سعید، این وضعیت را می‌توان مصداق «پیچیدگی موقعیتی» دانست؛ وضعیتی که در آن فرد نه کاملاً حذف می‌شود و نه به رسمیت شناخته می‌شود، بلکه در منطقه‌ای خاکستری از تعلیق حقوقی باقی می‌ماند (Said, 2000). لحظه مهر شدن برگه‌ها، اوج بحران هویتی روایت است؛ لحظه‌ای که در آن، بقا بر کرامت انسانی تقدم می‌یابد و روایت، ایدئولوژی مسلط کنترل، تعلیق و دیگری‌سازی مهاجر را افشا می‌کند.

در مجموع، عناصر زمانی و مکانی روایت نه تنها زمینه وقوع کنش‌ها، بلکه سازوکارهایی روایی‌اند که بحران هویت زن مهاجر را در تلاقی ساختارهای خانوادگی، سیاست‌های مهاجرتی و نظام بروکراتیک بازنمایی می‌کنند. بدین‌سان، روایت از سطح توصیف فراتر رفته و به نقدی ضمنی از نظم اجتماعی‌ای بدل می‌شود که امکان شکل‌گیری هویت پایدار را از زنان مهاجر سلب می‌کند.

گفتمان

ساختار انتقال روایی

تحلیل داستان *سجّل سفید* نشان می‌دهد که ساختار روایت بر بازنمایی واقعیت ذهنی و تجربه زیسته بنا شده است و از نظم علی-معلولی کلاسیک فاصله می‌گیرد. روایت با تصمیم دختر برای ترک خانه و مهاجرت آغاز می‌شود و با پایانی

باز و تعلیق‌آمیز در اوج تردیدهای او خاتمه می‌یابد. این آغاز و پایان ناتمام، با جهان ذهنی آشفته شخصیت و همچنین با وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متزلزل مهاجران هم‌خوانی دارد.

زمان و مکان در این ساختار، خطی نیستند و درهم‌ریختگی آن‌ها بازتابی از کشمکش‌های درونی شخصیت است. تمرکز روایت بر «حالات»، «احساس‌ها» و «پیشامدهای ذهنی» موجب چندپاره شدن زنجیره علی-معلولی و ایجاد کیفیتی تردیدآمیز در متن می‌شود. از منظر چتمن، این ویژگی دقیقاً تمایز میان (داستان^۱/رویدادهای بازگو شده) و (گفتمان^۲/آنحوه بازگو شدن) را نشان می‌دهد؛ روایت بیش از آنکه بازنمایی عینی رخدادها باشد، بازتاب جهان ذهنی نویسنده و تجربه زیسته شخصیت است (چتمن، ۱۳۹۰: ۴۶). در این چارچوب، گسست‌های زمانی و مکانی و تمرکز بر احساس و پیشامدهای ذهنی، وسیله‌ای برای برجسته‌سازی تعلیق هویتی و روانی شخصیت اصلی به‌شمار می‌روند.

توصیف‌هایی مانند «خنکای باد... روی کاغذ بدون نام، خاک نشست... تهران ذهنش را از وسط خیابان جمع کرد و پس ایستاد و پنجره را بست» (جعفری، ۱۳۹۹: ۶۵) نمونه‌ای از تناظر میان وضعیت ذهنی و محیط روایی است. این جملات نه صرفاً روایی، بلکه بازنمایی بحران هویتی و تجربه تعلیق زندگی مهاجر را نشان می‌دهند؛ توقف، سقوط خیالی و بازگشت، استعاره‌ای از سرگردانی و فقدان پایدار هویت رسمی است.

به طور کلی، ساختار روایت با شکست زمان، گسست مکان و برجسته‌سازی مونولوگ‌های ذهنی، تجربه زیسته مهاجر را در وضعیتی از بی‌ثباتی، چندپارگی ادراکی و تعلیق اجتماعی بازنمایی می‌کند. این وضعیت، از منظر جامعه‌شناسی مهاجرت با احمد هم‌خوانی دارد؛ او از مفهوم «ناآرامی در خانه» یاد می‌کند که نشان‌دهنده تعلیق مداوم هویت و تجربه روانی مهاجران است (Ahmed, 2000).

راوی و سازوکار ادراکی روایت

در داستان سِجِلّ سفید، روایت توسط راوی سوم‌شخص دانای کل شکل می‌گیرد؛ راوی‌ای که هم به کنش‌های بیرونی و هم به جهان درونی شخصیت اصلی دسترسی دارد، اما خود نقشی در پیشبرد رخدادها ایفا نمی‌کند. این انتخاب، امکان برجسته‌سازی وضعیت «دیگری» شخصیت مهاجر را فراهم می‌آورد و به خواننده اجازه می‌دهد فاصله‌ای انتقادی با کنش‌ها و تصمیم‌های شخصیت حفظ کند. در عین حال، دیدگاه راوی هم‌پای شخصیت باقی می‌ماند و تجربه زیسته او را قابل لمس می‌کند.

نمونه‌ای از این شیوه روایت در توصیف ورود دختر به خانه جدید دیده می‌شود: «بعد تهران خودش به خانه جدید آمد که دید لامپی در کار نیست... توی نیمه تاریکی غروب دنبال جارو گشت» (جعفری، ۱۳۹۹: ۶۷). مکان‌ها در روایت واجد کیفیتی ذهنی و انتزاعی‌اند و نه صرفاً فیزیکی. مطابق با دیدگاه چتمن، معنای مکان‌ها وابسته به چشم دیدن و ادراک شخصیت است (چتمن، ۱۳۹۰: ۱۸). خانه پر از کلید، کوچه‌های افسرده و خانه اجاره‌ای بی‌نور، بازتاب وضعیت روانی و تجربه زیسته مهاجر هستند. این شبکه معنایی، از طریق تعامل شخصیت با محیط، روابط گسسته با والدین، کوچه‌ها و نمادهایی مانند کف سرامیکی، کلیدها و ساختمان سفارت شکل می‌گیرد. این ساختار ادراکی به مخاطب امکان می‌دهد مؤلف ضمنی و ایدئولوژی پنهان متن، تنش میان زنانگی سرکوب‌شده و میل به رهایی در تجربه مهاجرت را رمزگشایی کند. تحلیل مکان‌ها از منظر نظریه‌های پسااستعماری نیز غنی می‌شود:

خانه اجاره‌ای و تهران به عنوان فضایی ناخانگی، مصداق وضعیت «ناخانگی» هومی بابا است که مهاجران را میان تعلق به گذشته و بقا در اکنون بی‌ثبات گرفتار می‌کند (Bhabha, 1994). سفارت و فرایند تمدید سالانه ویزا، بازتاب «پیچیدگی موقعیتی» سعید است که نشان می‌دهد تحقق حقوق بنیادین مهاجران به واسطه بروکراسی و نظم اجتماعی دشوار و معلق است (Said, 2000).

¹ Story

² Discourse

به این ترتیب، ساختار انتقال روایی و سازوکار ادراکی متن، نه تنها کنش‌ها را معنا می‌کند، بلکه بحران هویتی و وضعیت تعلیقی زن مهاجر را در سطح نظری بازتاب می‌دهد و تجربه زیسته او را با تحلیل اجتماعی و پسااستعماری پیوند می‌زند.

صورت‌بندی صدای راوی

۱. موقعیت روایی و جایگاه صدا

تحلیل روایت نشان می‌دهد که صدای راوی در داستان *سجّل سفید* از نوع برون‌رویدادی است؛ به این معنا که راوی بیرون از جهان کنشگران و رخداد‌های روایت قرار دارد و خود نقشی در جریان رخدادها ایفا نمی‌کند. این جایگاه روایی، نوعی فاصله‌گذاری معرفتی ایجاد می‌کند که امکان بازنمایی کل‌نگر، تحلیل محور و هم‌زمان همراه با ذهنیت شخصیت اصلی را فراهم می‌آورد (چتمن، ۱۳۹۰: ۲۰). این فاصله‌گذاری، از جنبه مسئله اصلی مقاله اهمیت دوگانه دارد:

بازنمایی تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی: راوی برون‌رویدادی، قادر است وضعیت اجتماعی، اقتصادی و حقوقی شخصیت را با دقتی ناظرانه توصیف کند؛ از جمله تعلیق هویتی، فقدان امنیت حقوقی و محرومیت از تعلق رسمی به کشور میزبان. این توصیف ناظرانه، تجربه فردی دختر را در متن اجتماعی گسترده‌تر مهاجران افغانستانی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که وضعیت او تنها یک تجربه شخصی نیست بلکه نماد وضعیت جمعی زنان مهاجر فاقد اسناد هویتی است (Ahmed, 2000; Gilroy, 1991).

تأکید بر تعلیق هویتی و روانی شخصیت: فاصله راوی، امکان تمرکز بر درونیات، مونولوگ‌های ذهنی و حالات روانی دختر را فراهم می‌کند، بدون آنکه روایت محدود به دیدگاه صرف شخصیت شود. این ویژگی به تحلیل نشان می‌دهد که چگونه شبکه‌های اجتماعی شکننده، سیاست‌های بروکراتیک و دیگرسازی نمادین، تجربه زیسته شخصیت را در وضعیت تعلیق و بی‌ثباتی نگه می‌دارند (Bhabha, 1994; Said, 2000).

به بیان دیگر، راوی برون‌رویدادی، نه تنها روایت را از حالت صرفاً داستانی به سطح تحلیل اجتماعی و فرهنگی ارتقا می‌دهد، بلکه امکان نقد سیاست‌های مهاجرتی و بررسی چالش‌های هویت زنان مهاجر را نیز فراهم می‌آورد. بنابراین، این نوع صدا، پیوند مستقیم با مسئله اصلی مطالعه برقرار کرده و سطح نظری تحلیل را تقویت می‌کند.

۲. جهت‌گیری زمانی و بازنمایی گذشته

روایت در داستان کوتاه *سجّل سفید* عمدتاً در زمان دستوری گذشته شکل گرفته است. این انتخاب نشان می‌دهد که راوی، در مقام ناظر بیرونی و فاصله‌گرفته از رخدادها عمل می‌کند و با فاصله زمانی، به بازخوانی، بازسازی و تحلیل رخدادها می‌پردازد. از این منظر، روایت را می‌توان در رده روایت‌های پسارویدادی قرار داد؛ یعنی روایتی که نه در لحظه وقوع، بلکه پس از پایان یافتن رخدادها و با فرصت برای تأمل و بازاندیشی، بازگو می‌شود (چتمن، ۱۳۹۰: ۴۸). این ویژگی دو کارکرد مهم دارد:

بازسازی دقیق توالی رخدادها: فاصله زمانی، راوی را قادر می‌سازد رخدادها را با دقت و انسجام بیشتری بازآفرینی کند. این بازسازی دقیق، امکان مشاهده الگوهای تکراری و ساختاری را فراهم می‌آورد؛ مثلاً چرخه سالانه تمدید ویزا یا مواجهه با نهادهای اداری که تجربه‌ای همیشگی و تعلیق‌آور برای مهاجران ایجاد می‌کنند.

ارائه تحلیل ضمنی و نقد ساختارهای میزبان: فاصله زمانی به راوی اجازه می‌دهد تحلیل‌های ضمنی و مقایسه‌ای ارائه کند؛ از جمله ارزیابی و نقد سازوکارهای بروکراتیک و تبعیض‌آمیز جامعه میزبان که حضور شخصیت اصلی را در وضعیت تعلیق هویتی نگه می‌دارند. به بیان دیگر، روایت پسارویدادی پیوند میان تجربه فردی و ساختارهای اجتماعی و سیاسی را آشکار می‌سازد، زیرا راوی قادر است آثار بلندمدت محرومیت هویتی و فقدان تعلق را برجسته کند (چتمن، ۱۳۹۰).

از منظر تعلیق هویتی، استفاده از زمان «گذشته» این امکان را فراهم می‌کند که خواننده تجربه روانی و اجتماعی شخصیت را در یک چارچوب تحلیلی و تاریخی مشاهده کند، نه صرفاً به‌عنوان یک جریان لحظه‌ای. به‌علاوه نقد قدرت و دیگرسازی نمادین در جامعه میزبان تقویت شود، زیرا فاصله زمانی اجازه می‌دهد که رخدادها تکراری و سیستماتیک به چشم بیایند و تنها به تجربه شخصی محدود نشوند. وضعیت تعلیق و بی‌ثباتی هویتی، به‌مثابه یک الگوی ساختاری و نه یک حادثه فردی، برجسته شود. بنابراین، روایت پسارویدادی و استفاده از زمان گذشته، هم پایه‌ای برای تحلیل روانی شخصیت اصلی فراهم می‌کند و هم سطح نظری و انتقادی مقاله را با بازنمایی ساختارهای اجتماعی و سیاست‌های مهاجرتی تقویت می‌نماید.

۳. پیامدهای روایی بر ساخت معناسازی

صدای راوی در این روایت: فاصله نقادانه میان راوی و رویداد را حفظ می‌کند؛ ساختاری تحلیلی-توصیفی ایجاد می‌کند؛ و به خواننده امکان می‌دهد روایت را به‌عنوان بازنمایی تفسیرشده نه تجربه مستقیم، دریابد.

صورت‌بندی نقطه‌نظر و سازوکارهای معناسازی

چندلایگی نقطه‌نظر و نقش راوی در انتقال آن: تحلیل روایت نشان می‌دهد که نقطه‌نظر در این متن ماهیتی چندلایه و چندمعنایی دارد؛ به‌گونه‌ای که راوی نه‌تنها نقش بازگوکننده رخدادها را برعهده دارد، بلکه در مقام واسطه‌ای معرفتی، نقطه‌نظر مؤلف ضمنی را نیز به مخاطب ضمنی منتقل می‌سازد. این سازوکار از طریق ترکیب سه سطح معنا مشاهده‌ای، استعاری و انتقال‌یافته شکل می‌گیرد و موجب می‌شود روایت از یک سطح صرفاً توصیفی فراتر رفته و در خدمت تولید معنای پیچیده و لایه‌مند قرار گیرد.

سطوح سه‌گانه معنا و نقش آن در معناسازی

معنای مشاهده‌ای: تثبیت موقعیت فضایی-حسی: در سطح مشاهده‌ای، روایت به ثبت لحظه‌ها، فضاها و کنش‌ها از منظر ظاهری می‌پردازد و موقعیت فضایی-حسی شخصیت را برای مخاطب تثبیت می‌کند. نمونه: «تهران مثل شب ریزنقشی بین راه باد زمستانی ایستاده بود. مادرش را دید که بعد از چند لحظه خیره‌شدن به او، به سمت آشپزخانه رفت و خواست که شیر داغ کند» (جعفری، ۱۳۹۹: ۶۳). این سطح مطابق با مفهوم داستان^۱ چتمن است و پایه‌ای تجربی و ملموس برای فهم روایت فراهم می‌آورد، اما هنوز حامل معنا و ایدئولوژی نیست.

معنای استعاری: برساخت تجربه‌های درونی در قالب تصویر: در سطح دوم، روایت از استعاره برای بازنمایی وضعیت‌های روانی و عاطفی شخصیت استفاده می‌کند. نمونه: «آن قدر به زمین خیره شد و فکر کرد که زمین را سوراخ کرد. زمین از جای قبلی‌اش چاک خورد... چسب زمین تمام شده بود» (همان: ۶۴).

این سطح با مفهوم گفتمان^۲ چتمن هم‌خوانی دارد؛ زیرا روایت فراتر از توصیف ظاهری رفته و تجربه زیسته و ذهنی شخصیت را برساخته و تبیین می‌کند. استعاره‌ها وضعیت تعلیق هویتی و فرسودگی روانی مهاجر را عینیت می‌بخشند و خواننده را به لایه‌های پنهان تجربه هدایت می‌کنند.

معنای انتقال‌یافته: روایتی از ارزش‌ها، ایدئولوژی و مواجهه با جهان: سطح سوم، معنای انتقال‌یافته است؛ جایی که روایت به حوزه ایدئولوژیک و ارزش‌محور وارد می‌شود. نمونه: «ز کلمه قلب شهر خوشش نمی‌آمد. اگر هم شهر قلب داشت خاکستری و آلوده بود؛ چون آن‌طور که تهران را دیده بود، دود بود و کرایه اتاق. قلبی نبود» (همان: ۶۷).

این سطح با مفهوم ایدئولوژی^۱ چتمن مرتبط است؛ زیرا روایت نه‌تنها تجربه زیسته را منتقل می‌کند، بلکه نظام معنایی شخصیت در مواجهه با جامعه میزبان، سیاست‌های مهاجرتی و وضعیت تعلیق هویتی را برجسته می‌سازد. به‌عبارت دیگر، روایت با سطح انتقال‌یافته، پیامدهای اجتماعی و سیاسی تجربه مهاجران فاقد هویت قانونی را نشان می‌دهد.

¹ Story

² Discourse

دسترسی به ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌ها و بازتولید نقطه‌نظر: به محض تثبیت سطوح سه‌گانه معنا (مشاهده‌ای، استعاری و انتقال‌یافته)، روایت در *سجّل سفید* امکان دسترسی غیرمستقیم به ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌ها را فراهم می‌کند. این دسترسی نه از طریق بیان مستقیم افکار، بلکه از طریق تصویرسازی، استعاره و ارزش‌گذاری‌های نهفته صورت می‌گیرد. بدین ترتیب مخاطب ضمنی می‌تواند نقطه‌نظر ذهنی شخصیت اصلی را بازسازی و به لایه‌های پنهان تجربه او نزدیک شود.

این تمهید روایی اهمیت ویژه‌ای در بازنمایی تجربه زیسته زنان مهاجر دارد. مطالعات مهاجرت (Ahmed, 2000; Gilroy, 1991) نشان داده‌اند که زنان مهاجر در شرایط حاشیه‌نشینی و تبعیض ساختاری، غالباً قادر به بیان مستقیم خواسته‌ها، هویت و اضطراب‌های خود نیستند و تجربه‌شان در مسیرهای رسمی و عمومی نادیده گرفته می‌شود. استفاده از روایت غیرمستقیم و استعاری، امکان انتقال این تجربه زیسته را فراهم می‌کند و شخصیت مهاجر را از قالب یک سوژه منفعل، به سوژه‌ای دارای آگاهی محدود اما فعال در مواجهه با ساختارهای تبعیض‌آمیز تبدیل می‌سازد (چتمن، ۱۳۹۰). علاوه بر این، این شیوه روایی با مفهوم «تاختانگی» بابا (۱۹۹۴)، هم‌خوانی دارد؛ چرا که نشان می‌دهد شخصیت اصلی نه در وطن اجدادی و نه در کشور میزبان، محل تثبیت‌شده‌ای برای تجربه هویت خود ندارد. روایت غیرمستقیم، تجربه تعلیق هویتی، اضطراب و بیگانگی او در جامعه میزبان را برجسته می‌سازد و سطحی از فهم روانی و اجتماعی را به مخاطب منتقل می‌کند که بیان مستقیم نمی‌توانست ایجاد کند. به این ترتیب، تصویرسازی‌های استعاری و دسترسی غیرمستقیم به ناخودآگاه، نه تنها عمق روانی شخصیت را بازمی‌تاباند، بلکه ارتباط بین تجربه فردی و سازوکارهای اجتماعی تبعیض و دیگری‌سازی در جامعه میزبان را نیز آشکار می‌سازد. این ویژگی روایت، آن را به ابزاری مناسب برای تحلیل تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی در شرایط حاشیه‌نشینی و فقدان هویت حقوقی تبدیل می‌کند.

پیوند نقطه‌نظر با ایدئولوژی مؤلف ضمنی: کاربست هم‌زمان معنای استعاری و انتقال‌یافته در روایت، نشان می‌دهد که مؤلف ضمنی با دقت و آگاهی تلاش می‌کند نقطه‌نظر شخصیت را بازتاب دهد، و در عین حال علایق و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک خود دربارهٔ بر ساخت «زن مهاجر افغانستانی» را نیز در دل روایت سامان دهد. این امر از طریق موارد زیر تقویت می‌شود: برجسته‌سازی ناپایداری هویتی و فضای؛ تاکید بر تجربه خشونت نمادین، بی‌جایی و فرودستی؛ و نمایش رابطه پیچیده شخصیت با شهر، بدن، و «دیگری‌بودگی». به این ترتیب، نقطه‌نظر روایت نه صرفاً بازتاب تجربه شخصیت، بلکه بازتاب جهان‌بینی مؤلف ضمنی نیز هست.

رهایی مخاطب از معنای تثبیت‌شده و دعوت به مشارکت تفسیری: در سطح کلان، روایت *سجّل سفید* با خلق معنای روایی چندلایه، مخاطب ضمنی را از دام معناهای تثبیت‌شده و خطی رها می‌کند. این رویکرد، فرآیند فهم را به مشارکت فعالانهٔ مخاطب واگذار می‌کند؛ مخاطبی که از طریق بازخوانی متن، بازسازی معانی پنهان و تفسیر مجدد تجربه شخصیت اصلی، در تولید معنا سهیم می‌شود. به این ترتیب، روایت فقط به بازنمایی رخدادها نمی‌پردازد، میدانی برای بازنمایی تجربه زیسته زنان مهاجر در شرایط تبعیض و حاشیه‌نشینی می‌شود. ساختار چندلایه معنا، نقطه‌نظر شخصیت و صدای مؤلف ضمنی هم‌زمان فعال می‌شوند و امکان درک وضعیت تعلیقی و دیگری‌بودگی را فراهم می‌کنند (چتمن، ۱۳۹۰؛ Bhabha, 2004).

یکی از مهم‌ترین سازوکارهای روایت برای بازنمایی ذهنیت شخصیت، تکنیک ثبت افکار است که چتمن (۱۳۹۰: ۲۴) آن را «سبک آزاد غیرمستقیم» می‌نامد. در این شیوه، افکار و تأملات شخصیت نه به صورت مستقیم از زبان خود او، بلکه از طریق راوی سوم‌شخص و زمان گذشته منتقل می‌شوند. این فاصله‌گذاری روایی امکان دارد دو کارکرد مهم داشته باشد: بازنمایی دیگری‌بودگی و تعلیق هویتی؛ فاصله میان شخصیت و راوی، تجربه دختر مهاجر را به‌عنوان یک سوژه حاشیه‌ای و تعلیق‌شده در جامعه میزبان برجسته می‌کند. مخاطب ضمنی می‌تواند بحران هویتی و احساس

¹ Ideology

بی‌ثباتی او در مواجهه با ساختارهای تبعیض‌آمیز و نظام بروکراتیک را درک کند، بدون آنکه روایت به‌صورت مستقیم حکم صادر کند.

هم‌پوشانی تجربه زیسته و زاویه دید راوی: ثبت افکار آزاد غیرمستقیم، هم‌زمان لایه‌های ذهنی و روانی شخصیت و تحلیل ضمنی راوی از سازوکارهای اجتماعی و تبعیضی را منتقل می‌کند. این ویژگی باعث می‌شود که تجربه زیسته مهاجر نه صرفاً فردی، بلکه در پیوند با سیاست‌های مهاجرتی، دیگری‌سازی اجتماعی و حاشیه‌نشینی ساختاری تبیین شود. به عبارت دیگر، این تکنیک روایی امکان می‌دهد که خواننده هم‌زمان درون ذهن شخصیت اصلی قرار گیرد و بیرون از آن، تحلیل شرایط اجتماعی و ساختاری او را مشاهده کند. این تنش میان دیدگاه درونی و فاصله بیرونی، به تصویر کشیدن وضعیت تعلیق، اضطراب و دیگری‌بودگی دختر مهاجر کمک می‌کند و پیوند مستقیم میان تجربه فردی و ساختارهای تبعیض‌آمیز جامعه میزبان را نمایان می‌سازد.

تکنیک سبک آزاد غیرمستقیم در این روایت سه کارکرد اصلی دارد:

۱- ایجاد فاصله‌گذاری کنترل‌شده بین شخصیت و راوی: به‌گونه‌ای که مخاطب نه کاملاً در ذهن شخصیت فرو رفته و نه صرفاً ناظر بر تحلیل‌های راوی است؛ بلکه در موقعیتی بینابینی قرار می‌گیرد.

۲- افزایش سیالیت روایت و طبیعی‌سازی انتقال افکار: زیرا افکار، احساسات و واکنش‌های ذهنی بدون مکث و بدون نشانه‌گذاری صریح وارد جریان روایت می‌شوند و بخشی از حرکت روایی را تشکیل می‌دهند.

۳- امکان‌دهی به بازتاب ناخودآگاه شخصیت: از آنجا که افکار در قالب سوم‌شخص و غیرمستقیم بیان می‌شوند، امیال، اضطراب‌ها، تردیدها و داورهای پنهان شخصیت می‌توانند بدون مقاومت یا خودسانسوری وارد متن شوند. در عین حال، لایه‌ای از تفسیر راوی نیز بر آن‌ها سایه می‌افکند.

در مجموع، کاربرد سبک آزاد غیرمستقیم در ثبت افکار شخصیت، نوعی هم‌نشینی میان ذهنیت شخصیت و صدای راوی ایجاد می‌کند؛ هم‌نشینی‌ای که از یک‌سو عمق روان‌شناختی روایت را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر، به مؤلف ضمنی امکان می‌دهد ایدئولوژی و نظام معنایی خود را در قالبی ظریف و غیرمستقیم در ذهن مخاطب تثبیت کند (چتمن، ۱۳۹۰).

جریان سیال ذهن و بازنمایی برداشت‌های حسی: در سبک سفید، روایت با بهره‌گیری از تکنیک سیالیت ذهن، جریان آزاد و غیرخطی ادراکات و احساسات شخصیت اصلی را بازنمایی می‌کند. این سیالیت شامل برداشت‌های حسی، حالات روانی و نگرانی‌های هویتی شخصیت است و از طریق راوی سوم‌شخص برون‌رویدادی منتقل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که مخاطب ضمنی، تجربه ذهنی و روانی دختر مهاجر را از دریچه تحلیلی و مشاهده‌ای راوی می‌بیند (چتمن، ۱۳۹۰: ۳۶).

نمونه‌های بارز این بازنمایی شامل بوی شیر در حال جوشیدن، کلیدها، جوهر و قلم، گربه مزاحم، خانه تاریک و پنجره‌های نیمه‌باز و شهری با قلب خاکستری و آلوده هستند. این اشیاء و رویدادهای حسی، صرفاً جنبه استعاری ندارند، بلکه نماد وضعیت اجتماعی-حقوقی شخصیت نیز محسوب می‌شوند: بوی جوهر و قلم و کاغذهای بی‌نام: یادآور فقدان اسناد هویتی رسمی و فرایند بروکراتیک تمدید اقامت، نشان‌دهنده امنیت پایین و تعلیق حقوقی شخصیت است. کلیدها و خانه تاریک: نشانه دسترسی محدود به منابع و فضای زیستی مستقل، و بازنمایی محدودیت‌های قانونی و اجتماعی برای زنان مهاجر فاقد سند.

شهر با قلب خاکستری و آلوده: استعاره‌ای از بیگانگی و فقدان تعلق در کشور میزبان، تجربه‌ای که با سیاست‌های مهاجرتی محدودکننده و هویت‌زدایی سیستماتیک هم‌خوانی دارد. به این ترتیب، جریان آزاد ذهن و برداشت‌های حسی شخصیت نه فقط تجربه روانی او را منتقل می‌کند، بلکه پیوندی مستقیم با وضعیت اجتماعی-حقوقی و تعلیق هویتی مهاجران فاقد سند برقرار می‌سازد. مخاطب ضمنی می‌تواند از طریق این تصاویر حسی، بحران هویتی، فقدان تعلق، اضطراب و محدودیت‌های قانونی را درک کند و تجربه زیسته‌ای را مشاهده نماید که هم‌زمان عینی، روان‌شناختی و اجتماعی است. این شیوه روایت، جریان ذهنی و حسی را با بی‌ثباتی قانونی و محدودیت‌های بروکراتیک پیوند می‌دهد و

نشان می‌دهد که هر جزئی از زندگی روزمره دختر، از شیر جوشیده تا قلم بی‌رنگ، حامل بازنمایی وضعیت مهاجران فاقد هویت رسمی در ایران است.

نمود: این روایت از شیوه بیان کلامی بهره می‌برد، به گونه‌ای که تمامی برداشت‌ها، احساسات و حالات شخصیت از طریق راوی برون‌رویدادی و سوم‌شخص منتقل می‌شود و مخاطب از طریق زبان روایت به تجربه ذهنی و حسی شخصیت دسترسی می‌یابد.

ایدئولوژی ضمنی و بازنمایی هویت: تحلیل شخصیت، کنش و گفتمان در *سجّل سفید* نشان می‌دهد روایت مسئله هویت را به صورت هویت گمشده و هویت‌گریزی بازنمایی می‌کند. دختر مهاجر افغانستانی در مواجهه با محدودیت‌های قانونی، تبعیض قومیتی و فشارهای اجتماعی در ایران، دچار ازخودبیگانگی، سردرگمی و بی‌تعهدی نسبت به جامعه اطراف می‌شود (Ahmed, 2000; Gilroy, 1991). این وضعیت با کشمکش‌های درونی، تردیدهای مداوم و ناامیدی از تحقق آرزوها همراه است و سردرگمی هویتی و فقدان تعلق را تقویت می‌کند.

روایت با تصمیم دختر برای مهاجرت آغاز می‌شود و با نگاه انتقادی او به نظام‌ها و قوانین تبعیض‌آمیز ادامه می‌یابد. شخصیت می‌کوشد از محدودیت‌های ساختاری فرار کند، اما فشارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی او را به حالت انفعال و سرگستگی سوق می‌دهند. همان‌طور که متن بیان می‌کند: «با خودش حساب کرده بود که اگر بار ببندد و برود یک سرزمین دیگر، شاید از این کاغذها به او بدهند که تویش نام و تاریخ تولد نوشته شده و کنارش هم عکس کوچکی از آدم چسبانده شده که آدم را پایبند آنجا کند» (جعفری، ۱۳۹۹: ۷۰).

این جمله بازتاب جستجوی او برای هویت باثبات و رسمی است که در کشور میزبان از او دریغ شده است. بازنمایی مکان‌ها نیز هویت‌گریزی و ازخودبیگانگی شخصیت را تقویت می‌کند. خانه پدری در شهرستان با اتاق‌های تاریک و سرد و بدون پنجره، محدودیت‌ها و سرکوب زنان در جامعه سنتی و شرایط زندگی مهاجران را نمایان می‌کند. خانه اجاره‌ای در تهران، با کلیدها، کاغذهای بی‌نام و پنجره‌های نیمه‌باز، نماد تردیدها، کشمکش‌های درونی و هویت معلق شخصیت است: «تهران به پنجره نزدیک شد و به پایین نگاهی انداخت، نه ماشینی آنجا بود و نه عابر پیاده‌ای. ذهن تهران خودش را از پنجره به پایین پرتاب کرد...» (همان: ۶۵).

سفارت و صف‌های سالانه برای تمدید برگه‌های هویتی، نمایانگر تکرار و ساختار اداری تبعیض‌آمیز است که هویت زن مهاجر را معلق و فاقد ثبات می‌کند. ایدئولوژی ضمنی روایت بر کرامت انسانی و حق زن مهاجر برای بازتعریف هویت مستقل تأکید دارد. مخاطب با تصویرسازی کشمکش‌های ذهنی و سرگستگی هویتی، با ابعاد فردی تجربه مهاجرت و محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی کشور میزبان آشنا می‌شود (Bhabha, 1994; Said, 2000).

شخصیت گرچه خواهان استقلال است، اما غالباً سکوت می‌کند و نقش تماشاگر را ایفا می‌کند. نهایتاً، تصمیم به مهاجرت مجدد، ازخودبیگانگی و سرگردانی او را تقویت می‌کند. به این ترتیب، *سجّل سفید* هم‌زمان با روایت داستان شخصی، کارکرد انتقادی و ایدئولوژیک دارد. روایت از منطق کالایی و ساده‌سازی فاصله می‌گیرد و مخاطب را نسبت به وضعیت زنان مهاجر و محدودیت‌های اجتماعی آگاه می‌سازد. این اثر، با بازنمایی تناقض‌های درونی شخصیت و فشارهای بیرونی، نمونه‌ای از هنر انتقادی است که به آگاهی‌بخشی درباره تجربه مهاجران می‌پردازد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تحلیل داستان *سجّل سفید*، تجربه زیسته زنان مهاجر افغانستانی در ایران را از منظر روایت‌شناسی و با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی «سرزمین مادری» بررسی کرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که هویت این زنان در وضعیت تعلیق حقوقی-اجتماعی شکل می‌گیرد؛ وضعیتی که در آن، حضور طولانی‌مدت در کشور میزبان نه به تثبیت حقوقی منجر می‌شود و نه به پذیرش نمادین و اجتماعی.

برخلاف بسیاری از روایت‌های مهاجرتی مردم‌محور که بر اشتغال، تحرک اقتصادی یا کنش‌های بیرونی تمرکز دارند، تجربه زن مهاجر در *سجّل سفید* عمدتاً در سطح بدن، خانه، روابط روزمره و اضطراب‌های خاموش بازنمایی می‌شود. زن

مهاجر نه تنها با محدودیت‌های قانونی، بلکه با انتظارات جنسیتی، ناامنی فضایی و نظارت دائمی مواجه است. از این رو، تعلیق هویتی او ماهیتی دوگانه دارد: هم مهاجر است و هم زن.

تحلیل روایت نشان داد که هویت شخصیت اصلی در فضایی بینابینی و میان‌مرزی شکل می‌گیرد؛ فضایی که با مفهوم «فضای دیاسپورایی» (Brah (1996) قابل تبیین است. در سِجَلِ سفید، این فضا نه تنها جغرافیایی، بلکه روایی است: خانه‌های موقت، کلیدهای بی‌ثبات، صف‌های تمدید ویزا و اشیای روزمره‌ای که مدام وضعیت تعلیق را بازتولید می‌کنند. بدین ترتیب، نظریهٔ Brah به‌طور عملی در تحلیل فضاها و اشیای روایت به کار گرفته شده است. همچنین مفهوم «بینابودگی» (Bhabha (1994) در ساختار روایت و وضعیت ذهنی شخصیت تجسم می‌یابد. شخصیت نه به وطن بازمی‌گردد و نه در جامعهٔ میزبان ادغام می‌شود. این وضعیت، در تکنیک‌هایی چون روایت پسا رویدادی، سیالیت ذهن و سبک آزاد غیرمستقیم بازتاب می‌یابد؛ تکنیک‌هایی که امکان تثبیت یک «خود منسجم» را از بین می‌برند و هویت را به امری سیال و مذاکره‌پذیر بدل می‌کنند.

در این چارچوب، تحلیل گیلروی دربارهٔ خودآگاهی دوگانه نیز در تجربهٔ زن مهاجر مصداق می‌یابد. شخصیت هم‌زمان خود را از منظر خویش و از نگاه جامعهٔ میزبان می‌بیند؛ نگاهی که اغلب با سوءظن، حذف و بی‌اعتباری همراه است. این خودآگاهی دوگانه، نه به کنشگری آشکار، بلکه به کنشگری خاموش و ذهنی می‌انجامد؛ امری که به‌طور خاص با تجربهٔ زنانه هم‌خوان است.

روایت سِجَلِ سفید همچنین مصداق روشنی از وضعیت «ناخانگی» (Bhabha (1994) است؛ اما همان‌گونه که Young (2020) هشدار می‌دهد، این ناخانگی نباید به‌صورت رمانتیک یا رهایی‌بخش فهم شود. در این داستان، ناخانگی بیش از آنکه امکان‌زا باشد، فرساینده است و مستقیماً به ساختارهای حقوقی و سیاست‌های تبعیض‌آمیز در ایران پیوند می‌خورد. بدین ترتیب، نقد یونگ^۱ به‌طور مستقیم با وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران هم‌راستا می‌شود. از منظر روایت‌شناسی، نوآوری اصلی این مقاله در به‌کارگیری چارچوب چتمن (story/discourse/ideology) برای تحلیل یک داستان کوتاه ادبی است. تحلیل نشان داد که در سطح داستان، تعلیق حقوقی و زیست روزمره، بازنمایی می‌شود؛ در سطح گفتمان، تکنیک‌هایی چون سیالیت ذهن، روایت پسا رویدادی و ثبت افکار، وضعیت تعلیقی را بازتولید می‌کنند؛ و در سطح ایدئولوژی، نقدی صریح بر نظم‌های حقوقی و فرهنگی حاکم شکل می‌گیرد.

این پیوند میان روایت‌شناسی و مطالعات مهاجرت، ظرفیت تحلیلی ژانر داستان کوتاه را برجسته می‌سازد؛ ژانری که کمتر در پژوهش‌های ادبی-اجتماعی مورد توجه بوده است. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که چالش‌های زنان مهاجر افغانستانی در دو سطح به‌طور هم‌زمان در روایت بازتاب می‌یابد:

سطح فردی-هویتی: خودآگاهی دوگانه، اضطراب، فرسودگی روانی و احساس بی‌تعلقی؛
سطح اجتماعی-حقوقی: تعلیق اسنادی، مرزبندی نهادی و حذف نمادین.

این دو سطح در روایت از یکدیگر جدا نیستند، بلکه از طریق فضاها، اشیاء و ساختار روایی به‌طور پیوسته در هم تنیده‌اند. در نهایت، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که هویت زنان مهاجر نه امری ثابت، بلکه برساخته‌ای روایی، جنسیتی و حقوقی است. روایت‌شناسی، به‌ویژه در پیوند با مطالعات دیاسپورا، ابزاری کارآمد برای فهم این پویایی‌ها فراهم می‌آورد. مطالعات آینده می‌توانند با رویکردی میان‌رشته‌ای، به مقایسه روایت‌های زنانه و مردانه مهاجرت یا تحلیل متون مشابه در ژانرهای دیگر بپردازند.

در مجموع، تحلیل داستان سِجَلِ سفید نشان داد که تجربهٔ زیستهٔ زنان مهاجر افغانستانی در ایران در وضعیتی از تعلیق حقوقی، اجتماعی و هویتی شکل می‌گیرد که به‌طور هم‌زمان جنسیتی و ساختاری است. روایت با بهره‌گیری از تمهیدات روایت‌شناختی چون سیالیت ذهن، روایت پسا رویدادی و سبک آزاد غیرمستقیم، وضعیت بینابودگی و ناخانگی زن مهاجر را به‌مثابهٔ تجربه‌ای روزمره و فرساینده بازنمایی می‌کند. به‌کارگیری عملی مفاهیم دیاسپورا، خودآگاهی دوگانه و بینابودگی در چارچوب چتمن، امکان پیوند نظریه و متن ادبی را فراهم ساخته و ظرفیت تحلیلی ژانر داستان

¹ Young

را برجسته می‌سازد. از این منظر، ادبیات مهاجرت زنانه نه تنها بازتاب تجربه زیسته، بلکه عرصه‌ای انتقادی برای فهم سازوکارهای حذف، تعلیق و مقاومت هویتی است.

منابع

- بوربور، ت (۱۳۹۳). «مهاجران و راه‌های گذار از احساس تبعید: بررسی رهیافت‌های نظری»، *علوم اجتماعی*، شماره ۲۱ (۶۶): ۲۵۵-۲۸۵. Doi: 20.1001.1.17351162.1393.21.66.7.7
- جعفری، معصومه (۱۳۹۹). *چرا تاریکی را خدای خود نکنم*، تهران: روزنه.
- چتمن، سیمور (۱۳۹۰). *داستان و گفتمان: ساختار روایی در داستان و فیلم*، ترجمه رضیه سادات میرخندان، تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- دانشگر، آ. و زارع‌کهن، م. (۱۴۰۳). «تبیین جریان ادبیات مهاجرت در رمان روایت محور "کور سرخی" اثر "عالیه عطایی"» *هنر و ادبیات تطبیقی*، شماره ۱ (۱): ۱۱۳-۱۳۳. (نام مؤلفان کامل ذکر شود)
- رضایی، ا. و اسدی امجد، ف. (۱۴۰۱). «بررسی دیدگاه هومی بابا و ادوارد سعید درباره هویت "در هم آمیخته" مهاجر و امکان مقاومت و عاملیت انسانی»، *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، شماره ۲۷ (۱): ۲۷۴-۳۰۰. <https://doi.org/10.22059/jor.2020.286987.1887>
- رحیمی، م.؛ فائق، س.؛ مرتضوی، س. ر. (۱۴۰۳). «برساخت معنایی زن مهاجر افغانستانی در ادبیات داستانی معاصر افغانستان: مطالعه موردی جستارمرز از مجموعه داستان‌های کوتاه "چرا تاریکی را خدای خود نکنم"»، *تحقیقات فرهنگی ایران*، شماره ۱۷ (۱): ۹۷-۱۲۷. <https://doi.org/10.22035/jicr.2024.3278.3559>
- رفیع‌زاده، س. ر. (۱۳۹۷). «نقش زنان نویسنده در ادبیات دیاسپورا یا ادبیات مهاجرت افغانستان»، *رنا*، شماره ۱ (۱۱): ۱-۱۴. <https://research.ru.edu.af/da/doi/full/94/60717c28518f5/70>
- زندى ناوگران، ل.؛ عسکری ندوشن، ع.؛ افراسیابی، ح.؛ صادقی، ر.؛ عباسی شوازی، م. ج. (۱۴۰۱). «درک مهاجران از فاصله اجتماعی با ایرانیان: پژوهش کیفی در بین مهاجران افغانستانی»، *پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی*، شماره ۱۱ (۴): ۱-۲۶. <https://doi.org/10.22108/srspi.2023.135419.1849>
- عطایی، ع. (۱۳۹۹). *کور سرخی، روایت‌هایی از جان و جنگ*، تهران: چشمه.
- علا، ا. (۱۴۰۰). تحلیل مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت با تأکید بر رمان شورآب نوشته کیوان ارزاقی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی. گنج.؟؟؟. <https://ganj.irandoc.ac.ir/viewer/f8d987f519fc336b891d532d5dcef14d>
- فولادیان، م.؛ خاوری خراسانی، ن (۱۴۰۰). «سنجش فاصله اجتماعی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد با چهار ملیت افغانستانی، عراقی، هلندی و آمریکایی»، *تحقیقات فرهنگی ایران*، شماره ۱۴ (۴): ۱۶۳-۱۹۱. <https://doi.org/10.22035/jicr.2022.2664.3072>
- فیروزی، س. م. (۱۴۰۲). نگرش متقابل ایرانیان و مهاجران افغانستانی (مورد مطالعه: شهر یزد)، پایان‌نامه دکتری تخصصی، دانشگاه یزد. گنج.؟؟؟
- <https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/dce165514a4181b626045a971f3adda0>
- مرادی، ا.؛ جمشیدی، ع. (۱۴۰۱). «بررسی وضعیت مهاجران افغانستانی در مجموعه کور سرخی براساس گفتمان دیاسپورایی»، *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، شماره ۲ (۱): ۱۵۹-۱۸۳. <https://doi.org/10.22077/islah.2022.5454.1110>
- مرادی، ا.؛ چالاک، س. (۱۴۰۰). «نقد مجموعه داستان چشم سگ از عالیه عطایی براساس مفهوم بیگانگی از ژولیا کریستوا (بررسی معضلات و دغدغه‌های مهاجران افغان در این مجموعه)»، *ادبیات پارسی معاصر*، شماره ۱۱ (۱): ۲۵۸-۲۶۳. <https://doi.org/10.30465/copl.2021.6835>
- ویمر، ر. د.؛ دومینیک، ج. آ. (۱۳۹۴). *تحقیق در رسانه‌های جمعی*، ترجمه کاووس سیدامامی، تهران: سروش.
- یحیانی، س.؛ کیا، س. م. (۱۳۸۸). «انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان با تأکید بر نگره‌های مهاجران افغانی به ایران»، *مطالعات ملی*، شماره ۱۰ (۳۷): ۱۳۵-۱۵۶. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735059.1388.10.37.7.1>

- Abbasi-Shavazi, M. J., & Sadeghi, R. (2015). Socio-cultural adaptation of second-generation Afghan in Iran. *International Migration*, 53(6), 89–110. <https://doi.org/10.1111/imig.12148>
- Ahmad, A. (2000). *In theory: Classes, nations, literatures*. Verso. p. 358.
- Ahsan Ullah, A. K. M., & Chatteraj, D. (2024). Narratives shaping the perceptions of the second-generation Afghan diaspora: is Afghanistan a militant, occupied and politically disordered country? *South Asian Diaspora*, 17(2), 289–306. <https://doi.org/10.1080/19438192.2024.2345428>
- Ashcroft, B. (1997). On the hyphen in 'postcolonial'. *New Literatures Review*, 34(32), 23-31. <https://search.informit.org/doi/10.3316/ielapa.980302388>
- Ashcroft, B. (2007). *Exile and representation: Edward Said as public intellectual*. In Edward Said: The Legacy of a Public Intellectual (pp. 75-95). Carlton Vic: Melbourne University Press. <https://search.informit.org/doi/10.3316/informit.797956400879919>
- Bhabha, H.K. (1994). *The Location of Culture* (2nd ed.). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780203820551>
- Black, R., & Koser, K. (Eds.). (1999). *The end of the refugee cycle? refugee repatriation and reconstruction* (Vol. 4). Berghahn Books, p. 288.
- Brah, A. (1996). *Cartographies of diaspora: Contesting identities*. Routledge, p. 262.
- Brah, A., & Clini, C. (2017). Open Sapce: Contemporary Feminist Discourses and Practices Within and Across Boundaries: An Interview with Avtar Brah. *feminist review*, 117(1), 163-170.
- Castles, S., Ozkul, D. (2014). Circular Migration: Triple Win, or a New Label for Temporary Migration? In: Battistella, G. (eds) Global and Asian Perspectives on International Migration. *Global Migration Issues*, vol 4. Springer, Cham, pp 27–49. https://doi.org/10.1007/978-3-319-08317-9_2
- Chatman, S. (1987/ 2011). *Story and discourse: Narrative structure in fiction and film*. (R. Mirkhandan, Trans.). Markaze Pazhoheshaye Eslami-ye Seda-o Sima. (Original work published in 1987), p. 266. [In Persian].
- George, R. (1996). *The politics of home: postcolonial relocations and twentieth-century fiction*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gilroy, P. (1991). It Ain't where you're from, it's where you're at... The dialectics of diasporic identification. *Third text*, 5(13), 3-16.
- Gulzar, Hosina (2025) A Qualitative Study Exploring the Lived Experiences of Afghan Women's Migration to the UK. Doctoral thesis, University of Hertfordshire. <https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/0584faa03adcafa71ee91b3bb5fe3158>
- Hall, S. (2015). Cultural Identity and Diaspora. In *Colonial discourse and post-colonial theory* (pp. 392-403). Routledge.
- Khan, S. U., Sadat, F., & Khan, S. (2024). Capturing the Narratives of Escape and Resilience: A Study of Afghan Refugees. *In Resilience of Educators in Extraordinary Circumstances: War, Disaster, and Emergencies* (pp. 29-53). IGI Global Scientific Publishing. DOI: 10.4018/979-8-3693-1483-8.ch003
- Monsutti, A. (2022). Mobility as a Political Act¹. *Embodied Violence and Agency in Refugee Regimes: Anthropological Perspectives*, 1, 63.
- Portes, A., & Rumbaut, R. G. (2005). Introduction: The Second Generation and the Children of Immigrants Longitudinal Study. *Ethnic and Racial Studies*, 28(6), 983–999. <https://doi.org/10.1080/01419870500224109>
- Ricoeur, P. (1991). *A Ricoeur reader: Reflection and imagination*. University of Toronto Press. p. 531.
- Said, Edward. (2000). *History, literature and geography. Reflections On Exile*, London: Granta Books, 533 - 473.
- Shahimi, F., Block, K., & Alisic, E. (2025). (Re)construction of Identity and resilience among Afghan and Hazara adolescents following forced migration. *Social Identities*, 1–22. <https://doi.org/10.1080/13504630.2025.2526665>
- UNHCR. (2023). *Global trends: Forced displacement in 2023*. United Nations High Commissioner for Refugees. Retrieved from: <https://www.unhcr.org/global-trends>
- Young, R. J. (2016). *Postcolonialism: An Historical Introduction*. John Wiley & Sons. p:530.
- Young, R. J. C. (2020). *Postcolonialism: A very short introduction* (2nd ed.). *Oxford University Press*. p: 208. <https://doi.org/10.1093/actrade/9780198856832.001.000>.